۲۹۷/۱۵۱
۱۶۷۲ ق

پانچ شد

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب منتخب التجوید

مولف محمد بن مرتضی قاری عرب، محمد بن مرتضی

موضوع قرآن - تجوید زبان فارسی

سال چاپ — محل چاپ —

کاتب —

طول ۱۶/۵ عرض ۱۰ شماره صفحه ها بدون صفحه شمار

شماره عمومی ۲۴۲۹۶ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری حجة الحق شریعتی تاریخ ۱۳۷۲ هـ ش

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات

۱۲۸
۱۴/۶/۷۸

۲۴۳
۲۵/۹/۷۸

۲۹۷/۱۵۱
۱۶۷۲ ق

۳۰۵۶ م
۶ / ذی الحجه / ۸۰

اهدائی
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

کتابخانه مدرسه میرزا جعفر
۵۵۸۱۱

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۵۸۲۸۷
تاریخ آذر ۸۱

اسم کتاب نعت التجوید
مصنف
مؤلف حاج سید محمد عرب
تاریخ چاپ یا تحریر کتاب ۱۳۶۷
شماره عمومی ۳۹۵ ۵+۴ ~~۳۹۳-۳۹۱ ج ش و ص~~
واقف حاج شیخ حسن تنها تاریخ وقف ۱۳۰۷-۲
جزء کتب متفرقه
شروطات نیز دو کتب مدرسه را با چهل جلد از کتب متفرقه وقف نمودند
مشروط بر آنکه هر ماه به کتابدار مدرسه ارائه دهند

رویت شد در سال ۱۳۸۲ ۳۹۵

۱۲۸
۱۴/۶/۸۱
۲۴۲
۲۵/۹/۷۸
۲۹۷/۱۵۱
۱۲۷۲ ق
۳۰۵۶ م
۶ ذی الحجه ۸۰

وقف مدرسه میرزا جعفر واقعه در صحن
مقدس حضرت رضا علیه السلام

فلا جرم بنای مسئله بر نهجی باشد که محدث کاشانی علیه
الرحمه فرموده و مضمون کلام ایشان این است که از بسیاری
از احادیث مستفاد میشود که تغنی بقرآن جایز بلکه مستحب
باشد پس احادیثی که در باب نهی از غنا و حرمت آن واقع شده
باشد مراد از نهی خوانندگی و لحون باطله و طریقه اهل
فسق و گناهان کبیره خواهد بود چنانچه در زمان ائمه
علیهم السلام از فساق مردم و سلاطین بنی امیه و بنی عباس
از غنای زنان قواله میان مردان و خواندن اشیاء باطله
بنحوی معهود و معلوم بوده است در اخباری که در این باب ذکر
کرده اند که ذکر آنها در این وجیزه تطویل است پس اگر تلاوت
قرآن از روی تقوی و صلاح و ملاحظه مصحف و تدبر
بنهجی که مذکور شد بوده باشد هر چند اتفاقا مبکی از
مقامات دوازده گانه و گوشهای بیست و چهارگانه و
شعبهای چهل و هشتگانه درست آید غنائی که مذموم است
نباشد بلکه صوت حسن است بشرط آنکه قادر بر قصد آن
نباشد و تلاوتی که از روی لهو و لعب و فسق باشد هر عنوانیکه

۱۲۸
۲۴۳
۳۰۵۶

خوانده شود غناست بل فی الحقیقة غنا و حسن صوت در
اصل وضع متحد اند اما باعتبارین مذکورین تشخص و امتیاز
از یکدیگر یابند و لهذا فرق در اخبار برای ایشان ذکر نشده و
ذوق سلیم کاشف این معنی تواند بود و ایضا امتیاز دادن
حرکات ضم و رفع و کسر و جر و فتح و نصب و سکون و غیر ذلک است که
با عدم تشخیص آنها معنی را تفاوت فاحشی بهم میرسد نظم
تساهل باعراب قرآن مکن که محرم بیک نقطه مجرم شود
بدانکه اکثر علماء شیعه از قراء سبعه را متواتر میدانند و
بعضی نقل اجماع بر آنها کرده اند لهذا فتوی داده اند بآنکه
قرائت نماز را بهر یک از قرائت سبعه که بخوانند نماز درست
است و بعضی سه قرائت دیگر را که متمم عشره است متواتر میدانند
و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخوانند پس اگر
بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را
بقرائت باقی قراء بخوانند جایز است بلکه سنت دانسته اند
که التزام یک قرائت نکنند و این قواعد تاکیدات در
خصوص قرائت مخصوص بفاتحه و سوره نیست باید در همه قرآن

قواعد تجوید بیر را ملحوظ دارند تا نماز و عبادت صحیح و
بامامت مسلمین قابل باشند و چنانچه در حدیث وارد شد
است که قِراءَةُ القُرآنِ سُنَّةٌ مأثورةٌ یأخذها الآخِرُ عن الأوّلِ
و ایضا فرموده اند القِراءَةُ سُنَّةٌ تُؤخَذُ مِن أفواهِ الرِّجالِ
تُتَّبَعُ وَلا تُبتَدَعُ و باید که جمیع شرایط را ملحوظ داشته
و تجاوز از قواعد مذکوره در قرائة بدعة یفسق بها القاری
و یأثم بها المستمع لانه عدل به عن منهج القویم و این
در وقتی است که در خدمت استاد حاذق صاحب وقوف و
خوش سلیقه مشغول تلمذ بوده و علم قرائت بنحو اجمل و احسن
از او یاد گرفته مشافهة از استاد کامل استماع نموده باشد
چنانکه مشهور است خذ العلم من افواه الرجال غرض از این
علم علم قرائت است و الا بسا قاری ما دامیکه قرائت را یاد نگرفته
و قواعد را تصحیح نکرده دیگری را یاد دهد در ابطال عبادات
و کلام خدا ساعی و هم ضال و هم مضل شود و قرآن را برای
خود بخواند چنانچه در حدیث وارد شد است که من قرء القرآن
برأیه فقد کفر ایضا یؤمکم اقرؤکم ای اعلمکم بالقراءة نه

مثل اشخاصی که دخل و تصرف غیر شرعی در قرائت و در ادای
حروف از مخارج میکنند و یحبون ان ذلک فضل و کمال
و لا یدرون انما هو جهل و ضلال و نباید که قرائت بسرعت
بخواند بنحویکه در قرائت خللی بهم رسد و بعضی از علما
جایز نمیدانند ختم قرآن را کمتر از سه روز هم چنانکه ابن بابویه
علیه الرحمة در رسالهٔ اعتقادیهٔ خود تصریح باین نموده
که ثواب قرائت قلیل با تدبر و ترتیل بیشتر است از ثواب قرائت
کثیر که بی تدبر و ترتیل باشد و جناب امام المتقین فرموده اند
لا خیر فی قراءة من لا یتدبر فیها و از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که آیات قرآن خزینهای حکمتند پس در
هر خزینه که میگشائی باید که در آن نظر نمائی و با تفکر
جواهر معانی و حکمتها از آن بیرون آوری **نظم** از درون
بمنظر جان ای بتماشای باغ قرآن ای سطر قرآن سطور
ایمانست که ازو راحت دل و جانست . و باید از مواعظ
قرآن متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و مشاهده
نماید که چه نحو میخواند کتاب پروردگار خود و منشور دوستی

اورا و چه نحو اجابت میکند امر و نهی اورا و چگونه امتثال
حدود آن مینماید در صورتیکه آن کتابیست عزیز لا یاتیه
الباطل من بین یدیه و لا من خلفه الایه و چون جناب سید
سجاده مالک یوم الدین را میگفتند تکرار میفرمودند
بحدیکه نزدیک بودی که هلاک شوند **نظم** برقی از منزل
لیلی بدرخشید سحر   وه که با خرمن مجنون دل افکار
چه کرد   و الحق چگونه وحشت بهم نرساند کسیکه او خدای
عالمیان باشد و من اراد ان یتکلم الله معه فلیقرء القرآن
نظم حال از زبان دوست شنیدن چه خوش بود   یا
از زبان آنکه شنید از زبان دوست   گاهی حقیقت احوال
گذشتگان و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را برای
او نقل میکند و از بنده نوازیهای خود امیدوار میگرداند
نظم خوشتر آن باشد که سر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران
که دوستان چند هزار سال گذشته احوال ایشان از جهة
مهربانی بیان میفرمایند و انواع مشقتهائیکه در راه خدا
کشیده اند برای تکمیل بندگان گاهی بوعدهٔ خود و قصور

وشراب طهور تطميع وگاهی بوعيد انواع زجر و عذاب تهديد
ميفرمايند پس کسيکه از روی تنبه وآگاهی و تفکر و تدبر
گاهی قرآن خواند در گلستانهای فيض يزدانی بر روی عقل
او مفتوح گرديده باشد و در هر صفحه از صفحات قرآن که
نظر کند گلستانی از شقايق وحقايق وچراغانی از انوار
معارف هدايت برايش مهيا کرده اند و محفلی مملو از دوستان
و برگزيدگان خدا برای انس و الفت ونشانيده اند و انواع
نعمتهای روحانی و عقلانی برايش حاضر ساخته اند هر بانش
خداوند مهربان و مصاحبانش انبيا و صديقان برخيز
بزم ما گر کسی افتادی بچه وحشت اگر بر فطرت جهد کن
اين بستان پا باز کن بر فراز لامکان پرواز کن تا بکی
در چاه طبعی سرنگون يوسفی يوسف بيا از چه برون تا
عزيز مصر ايقان شوی وارهی از جسم و روحانی شوی حاليا
ابيتند لب کهنه سال ساز کن افغان و بگشا بال
چون گرد و نالم و فصل بهار در خزان بی بر فضا کن زينهار

الباب الاول در بيان استعاذه و بسمله و تعيين سجدات

و اعداد سور و آيات و کلمات و حروف و بيان رکوعات
قرآنيه است بدانکه بعضی از علمای اعلام استعاذه را
در حين شروع در تلاوت سنت مؤکده دانسته اند و گفته اند
که امر در آيه مبارکه فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ امر استحبابست و بعضی
ديگر امر بوجوب ميدانند علی ای القولين گفتن کلمه
استعاذه مر قاری را ضروراست چه مادام مزرع سينه
بيکينه خود را از خار و خاشاک دشمن ديرينه خود پاک
و پاکيزه ننمايد نميتواند که تخم محبت و دوستی قرآن را
در آنجا بکارد و بباب موالات و لقای خود آبياری نمايد
چنانچه کلمه طيبه لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه بر اينمعنی اشعار تمام
دارد و مادام که پيشگاه زبان را بجاروب نفی خداوند
باطله و الهه عاطله رفت و روب ننمائی چراغ الا الله را که
کلمه اثبات واجب الوجود است در نهفتن دل نتوانی افروخت
نظم سينه خود را بر صد چاک کن دامن از آلودگيها
پاک کن بلکه استعاذه را بايد که از هر حرفيکه مشغول غير
خدا ميسازد مثلا غشوات نفس اماره و موبدانست

حدیث شریف نبوی که فرموده اند اعدی عدوک نفسک
التی بین جنبیک یعنی داعی نفس انسانیرا شباهتی بشیطان هست
که حضرات معصومین علیهم السلم از شر ان بخدا پناه برده اند و
انها بکه غیر معصومند البته باید از شر چنین نفس استعاذه
بجویند نظم تا عنانت ز نفس کوته نیست بلبت اعوذ
اعوذ بالله نیست بلکه او پیش صاحب عرفان نیست
الا اعوذ بالشیطان گاه گوئی اعوذ و گه لاحول
لیک فعلت بود مکذب قول شوخ لولیان دی و اشبه مزند
بزبان اعوذ میخوانند طرفه حالی که دزد بیگانه کشته
همراه صاحبخانه میکند همچه اوضاف نعره در دهد
کو بگو که دزد بگیر و در جهر و اخفات در غیر نماز تبع
قرائت علی المشهور و بعضی بجهر قائل شده اند بجهت
اظهار شعار قرائت و اسکات سامع و بعضی بالعکس نظیر
حین قرائت خواندنا استعاذه است جز نماز اخفات و جهر قرائت
قرائت علانست و این بیت موافق مذهب عاصم است و
بعضی در نمازها لن قرائت استعاذه را از بسمله قطع کردن را

لازم دانسته اند تعظیما لشان الله تعالی و در تعیین لفظ
استعاذه میان علمای قرائت خلافی هست انچه شیخ طبرسی
علیه الرحمه در مجمع البیان از ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو روایت
کرده اعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیم است و نافع و ابن عامر
و کسائی اِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ را نیز اضافه نموده اند
بنا بر تاسی قران و اعتقاد حمزه نَستَعِیذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ
الرَّجِیم است چه در کلام مجید امر بلفظ باب استفعال شده
از طرق عامه چهارده روایت در باب استعاذه وارد شده
که جمیع انها مفصلا در کتاب جواهر القران مؤلف قاصر بیان
شده طالبین باید بان کتاب رجوع نمایند اما بهترین صیغ
استعاذه این صیغه است که اَستَعِیذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ
الرَّجِیم اِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ چه این عبارت مستجمع
مضمون هر دو ایه است از لفظ فاستعذ و عدول شدن
ان بلفظ اِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و مؤید این است انچه از ابن عباس
روایت کرده اند که ابتدای وحی بر انحضرت چنین بود که
جبرئیل گفت یا محمد استعذ بِاللهِ السَّمِیعِ العَلِیمِ مِنَ الشَّیطانِ

الرحیم تم قل بسم الله الرحمن الرحیم اقرا باسم ربک الذی
خلق واما بسمله پس اول چیزی که حسب الفرمان ملک
سبحان قلم خجسته رقم بر صفحه لوح محفوظ نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم بود و چون مبدا کلام قلم نام ملک علام بود
لهذا افتتاح کلام نیز بان شد در مجمع البیان از حضرت امام
رضا علیه السلام منقولست که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است
باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بر سفیدی آن گفته اند که بسم الله
کلمه ایست سالبة للذنوب رافعة للکروب ساترة للعیوب
مطهرة للغیوب یعنی کلمه ایست که جذبه جمالش رباینده دلهای
محجوبان فیض کمالش زداینده غمهای مکروبان ستار رحمت
بیکرانش پرده پوش عیبها و اسرار حکمت بی پایانش چهره گشای
غیبها است فظهر مفتاح در مفاتیح الغیب مفتوح همه
درسگاه لاریب بر فرزندان عالم روح ابواب
فتوح از او است مفتوح در کتاب شمس المعارف دیده اند
هر که بسمله را ششصد و چهل بار بنویسد و با خود دارد
همه جا معزز باشد و قلوب همه مردمان بمحبت او مایل

کردد

گردد و در کتب معتبره مرویست که از برای هر گونه مطلب
جزئی و کلی از مطالب دنیا و آخرت در محلی خلوت که علایق
و عوایق نباشد دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی نوبتی
بار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و فاتحه بخواند و بعد از فاتحه
سوره توحید را بخواند و در رکعت دویم نیز بهمین طریق
چون از نماز فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد و بعد
بسمله مشغول شده هفتصد و هشتاد و شش مرتبه در یک
مجلس بگوید و بعد از آن یکصد و سی مرتبه صلوات بر محمد
و آل او بفرستد و بخضوع و خشوع تمام این دعا را بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک باسمک الرحمن
الرحیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا
نوم الذی ملأت عظمته السموات و الارض و اسئلک باسمک
بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو خشعت له الابصار
و وجلت له القلوب من خشیته ان تصلی علی محمد و آله
ان تعطینی حاجتی و مطلب خود را ذکر کند فی الحال اثر
اجابت ظاهر گردد و مکرر بتجربه رسیده است والعهدة

علی الراوی بدانکه بسمله جزء سوره است و ترکش عمداً موجب
بطلان نماز است باتفاق علمای امامیه رضوان الله علیهم
و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که هر کس بسمله را
ترک کند ترک کرده است صد و چهارده آیه از قرآن مجید
و واجب است بسمله گفتن در اول هر سوره الا در سوره
توبه بسبب نزول آن در قتل و قتال با منافقان و عهد
شکنان چنانچه روایت شده است که دأب جاهلیت این بود
که چون میخواستند که عهدی را که میکردند بشکنند
در اول عهدنامه بسمله را نمینوشتند در این سوره بدأب
ایشان رفتار شده است و لهذا ترک الله البسمله فی اول
سورة التوبة و قاری مخیر است اگر ابتدا بعشری یا بجزوی
از قرآن بکند در گفتن و نگفتن بسم الله الا در اجزای سوره
توبه که حکم آنها حکم سوره توبه است اما اگر ابتدا باسم الله
مصدر باشد بسم الله گفتن احسن است و اگر باسم شیطان
باشد ترکش اولی است و لازم است در نماز قبل از بسمله
تعیین سوره نمودن مگر در سوره که همیشه عادت خود

ساخته

ساخته است که در نماز خوانده باشد و بعضی از عدول
سوره بسوره دیگر را قبل از تجاوز از نصف جایز دانسته اند
بشرطیکه بسمله را اعاده کند مگر عدول از سوره توحید و
جحد که آنرا مطلقا حرام دانسته اند مگر در نماز جمعه و نماز
ظهر جمعه که عدول از آنها جایز است و مستحب است امام
و منفرد را جهر به بسمله خصوصا در نماز اخفاتیه اما
در حق ماموم ثابت نیست و لازم است در عقب سوره فیل
سوره قریش و در عقب سوره والضحی سوره الم نشرح را
خواندن با بسمله وسطی و در گفتن بسمله در ما بین دو
سوره چهار وجه متصور است سه وجه از آنها جایز و یکی
ممنوع است اما آن سه وجهیکه جایز است اول قطع طرفین
دوم وصل طرفین سیم قطع بسمله از آخر سوره ماضیه
و وصل آن باول سوره آتیه و وجه ثالث و لیسا اما
وجه ممنوع آنست که اول بسمله را با آخر سوره ماضیه
با استعاذه وصل کرده و بر بسمله وقف نمایند که بسمله
برای افتتاح است نه اختتام و مستحب است وصل بسمله

م ٢٥٨٢٨٧

با و احد سوره و قطع آن از تمام سوره

قطع طرفین	٥٥٥	وصل بسم الله بسم تحمد و بسم هی منهی
وصل طرفین	ـهـهـ	با قرباها قرباها فا رعتر با الفرخ
قطع الاولی	٥ ـهـ	با محمد با تکاثر و صل بسم الله مکن
وصل الاولی	ـهـ ٥	با علیق تبت و لا اقسم و ویل لم یکن

و افضل انچه در نماز باید خواند بعد از رکعت اولی سوره
قدر است و در رکعت دویم سوره توحید است مکرر در نماز
شب جمعه که در رکعت اولی نماز خفتن سوره جمعه و در دویم
سوره اعلی سنت است و فرموده اند که سوره قدر سوره
نبی و اهل بیت او است و دعا بعد از سوره توحید مستجاب
میشود یعنی قنوت در نماز و از حضرت صادق علیه السلم
روایت شده است که هر که در نمازهای پنجگانه سوره توحید
نخواند باو میگویند یا عبد الله لست من المصلین و ایضا
فرموده است من مضت له جمعة و لم یقرأ فیها قل هو الله احد
ثم مات مات علی دین ابی لهب و اما تعیین مواضع سجدات
قرآنی بدانکه واجب است بر قاری و مستمع بعد از تلاوت

یا استماع

یا استماع تمامی آیه سجده از عزایم او نیت سجده کردن فورا و
سنت است بعد از رفع رأس تکبیر گفتن و طهارت از حدث
و خبث و استقبال قبله و ستر عورت نمودن لازم نیست
و موجب سجده در سوره و النجم و اقرأ آخر آیه است و در الم
تنزیل انما یؤمن الی لا یستکبرون و در حم سجده علی المشهور
آیه و من آیاته الی تعبدون و لکن عامه لا یسأمون را گفته
اند و احتیاط آنستکه مرتبه دیگر بقصد قربت سجده کند
تا از عهده خلاف بیرون آمده باشد و سنت است که در سجده
از ذکرها بخواند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک
یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد
ذلیل خائف مستجیر و سجدههای مسنونه یازده است در
اعراف و رعد و نحل و اسری و مریم و دو در حج و فرقان و نمل
و ص و انشقاق و اما عدد سور القرآن پس بنا بر قول
اصح یکصد و چهارده سوره است و اما عدد جمیع آیات القرآن
در کافی از هشام بن سالم روایت شده از ابی عبد الله علیه السلم

که

که فرموده‌اند که قرآنی فرود آمده بزبان جبرئیل بر محمد ص و آله
هفده هزار آیه است و لیکن آنچه در دست مردم است کمتر است
از آن و از آنچه مشهور است شش هزار و شصت و شش آیه است
اما آنچه بتحقیق رسیده عدد آیات کل قرآن با بسملات اوایل
سور شش هزار و دویست و سه است و علمای بصریین نیز
بدین عدد قایل‌اند و در جواهر التفسیر آورده که عدد
آیات قرآن باتفاق علماء شش هزار و دویست و کسری است
و آن کسر بقول مکیین شانزده است و بقول مدنیین
یازده و بقول بصریین سه و بقول شامیین بیست و نه
و بقول کوفیین سی و پنج بنا بر اختلاف قراء و آیه کوتاه‌تر
از ثم و حم که هر یک دو حرف مقطعه باشد و بزرگتر از آیه
مداینه که قل یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی آخره
نیست عدد کلماتش یکصد و سی و هفت است و مجموع کلمات
قرآنیه هفتاد هزار و چهارصد و کسری است که آن کسر نزد
بصریین شصت و چهار است و نزد کوفیین و شامیین سی و
نزد اهل حرمین هشتاد و نه و کلمه از دو حرف کمتر نباشد

مثل من و عن و از ده حرف بیشتر یافت نشده مثل
لیستخلفنهم و کلمه فاسقیناکموه و علامت کلمات را در
اوایل سوره بعضی از مصاحف حرف کاف می‌نویسند
باین طریق ک و در تحت آن عدد کلمات را با
قلم هندسه ثبت می‌نمایند و اما عدد جمیع حروف قرآنیه
سیصد و بیست و یک هزار و کسری است و آن کسر دویست و
پنجاه است نزد مکی و مدنی و بقول بصری دویست و بقول
کوفی یکصد و هشتاد است و علامت آن در اوایل سور
حروف‌هاست باین طریق ح و اما عدد رکوعات قرآنیه پس
آن پانصد و پنجاه و هفت رکوع است و علامت آن در
اوایل سور و حواشی صفحات قرآن بحرف عین باین طریق
ع نوشته می‌شود و رکوع عبارت از ما بین قصتین
و حکایتین یا ما بین کلامین تامین است وارد شده
که بعضی از صحابه که قرآن را در نماز ختم می‌کردند وقتی که
باتمام قصه و کلام می‌رسیدند در آن رکوع می‌نمودند
و جمیع اوایل سور رکوع دارد و مواضع جمیع رکوعات

قرائته مفصلاً در کتاب خزائن القرآن مؤلف مسطور است

الباب الثانی در بیان مخارج حروف و صفات و اقسام

ونزد آنهاست بدانکه حروف هجا بمذهب اصح بیست و هشت
حرفست و آن منقسم شده بحلقی شش گانه و لهوی دوگانه
و فمی شانزده گانه یعنی شجری و لثوی و نطعی و ذلقی و اسلی
و شفوی و مخرج مکانی را گویند که حروف از آن متولد
شود و مخارج حروف را سیبویه و اتباعش شانزده اختیار
نموده و مخرج جوف را بیرون کرده اند که الف و واو و یاء
مدیه است لانها اصوات تتصل بالهواء و تنتهی فیها و
زبانرا در آنها بر موضعی از اجزای دهان اعتمادی نیست
و قطرب و فراء و مبرد و اتباع ایشان چهارده اختیار
نموده اند یعنی حروف جوفیه مذکوره را ساقط و مخرج
نون و لام یکی گرفته اند و بعضی گفته اند که هر حرفی را مخرج
دیگر است و خلیل بن احمد و ابن مکی و ابن جزری و شاطبی
و جعبری و ابن شریح و جمعی کثیر از علمای این فن بر آنند
که مخارج حروف هفده است و این قول اقوی و اقرب

بصواب

بصواب است **اول** مخرج همزه و ها است از آخر حلق و قرینه
عین و حاء مهملتین است از وسط حلق سیم غین و خاء معجمه
است از اول حلق یعنی نزدیک بدهان و در تقدیم و تاخیر
این حروف در مخرج اختلاف کرده اند اصح آنست که هر دو
از اینها در یک مرتبه اند چهارم مخرج حروف مد است از هوای
دهن بنا بر قول صواب و این حروف را مدی و جوفی و هوائی گویند
زیرا که مخرج اینها جوف است و ایشان مجرد صوت شوند و زبانرا
در موضعی از اجزای دهن اعتمادی نیست پنجم اول بیخ زبانست
متصل بحلق با آنچه محاذی وی است از حنک بالا و آن مخرج
قافست و این هر دو لهوی اند و لهاة گوشت پاره سرخیست
که میان حلق و دهانست که آنرا ملازه گویند و قاف را غلصمی
و کاف را عکدی گویند و غلصمه اول لهاة و عکده آخر لهاة
میباشد هفتم میان زبانست با آنچه برابر وی است از کام بالا
و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مده است و این حروف را
شجری گویند و شجر کشادگی میان دهانست هشتم کناره
زبانست با آنچه برابر وی است از دندانهای اضراس و آن

مخرج ضاد است یعنی یا و شمالا یعنی از هر دو پهلوی زبانست با نیم
دندانهای بالا قال سیبویه فویق الضواحک والناب و
الرباعیه والثنیه وان مخرج لام است دهم سر زبانست
نزدیک مخرج لام وازلثه وان گوشتیست که دندانها بان رسته
یقال هی اللحم المرکب منه الاسنان یعنی اندکی از مخرج لام
فروتر بعضی بالا تر گفته اند وان مخرج نونست یازدهم
نیز سر زبانست بعد از مخرج نون باندک فاصله وان مخرج
راء مهمله است و بعضی بر انند که پشت سر زبان را دخلی در
مخرج راء هست لانحرافه الی اللام وگاه است که مخرج راء از
مخرج نون مقدم باشد و بعضی گویند که مخرج نون ولام
وراء سه فارسیند متحد واین حروف را الثوی گویند دوازدهم
نیز سر زبانست با بیخ دو دندان پیش بالا وان طا و دال مهملتین
وتاء مثناة فوقانیست واین حروف را نطعی گویند و مراد
از نطع سقف دهن و شکنهای کام بالاست سیزدهم سر زبان
است با سر دو دندان پیش بالا وان مخرج ظا و ذال معجمتین
وثاء مثلثه است واین سه حرف را ذلقی گویند و ذلق طرف

زبان

زبانست ایضا کناره و تیزی هر چیز را مینامند چهاردهم
نیز سر زبانست با سر دو دندان پیش زیرین باندک فاصله
وان مخرج سین و صاد مهملتین و زای معجمه است و اینها را اسلی
گویند وانجای باریکی سر زبانست پانزدهم شکم سر دو دندان
پیش بالاست با میان لب زیرین وان مخرج فاء است شانزدهم
میان دو لبست وان مخرج واو غیر مدیه یعنی با موحده
و میم است اما باء از تری لب و میم از خشکی لب است لکن
در واو لبها بهم نمیرسند و تا حاصل میشود از هواء ما بین
شفتین بدون ملاقات انها بهم دیگر ولهذا واو مده را هوائیه
مینامند هفدهم میم و نون مشددتین و ساکنین که
ادغام با غنه است و غنه آوازیست که بعد از انضمام
شفتین از خیشوم میاید وان داخل انف است در حالت
اخفاء با غنه زیرا که در این هر دو حالت این دو حرف
از مخرج اصلی خود متحول میشوند بنا بر قول صحیح همچنانکه
حروف مد متحول میشوند بجوف واگر این دو حرف متحرک
یا مظهر باشند نه مدغم و مخفی پس در ان حال عمل نون

با زبان

ازبان است و عمل میم با دو لب چنانچه ذکر شد و هیچیك از حروف
هجا دو مخرج ندارند الا این دو حرف و حروف جوفیه و ضاد
معجمه که مخرج ضاد هم از دو طرف زبان است و اما سی و
دو دندان پس انها بر چهار قسمند اول ثنایا و ان چهار است
دو از زیر و دو از بالا دوم رباعیات و ان نیز چهار است
دو از زیر و دو از بالا متصل بثنایا سیم انیاب و ان نیز
چهار است متصل برباعیات چهارم اضراس و ان بر سه قسم
است اول ضواحك و ان چهار است از پهلوی انیاب
دوم طواحن و ان دوازده است از هر طرفی شش دندان
سه از زیر و سه از بالا سیم نواجذ و ان را دندان عقل
گویند قریب به بیست و سی سالگی بیرون میایند و ان نیز
چهار است دو از زیر و دو از بالا و اما صفات حروف
بدانکه مراعات صفات مقرره حروف در عربیه چون جهر
و همس و استعلا و اطباق و نظایر ان شرعا واجب نیست
بلکه از جمله مستحبات است و علماء فرموده اند که از صفات
انقدر لازم است که حروف از یکدیگر ممتاز و بحاله

از مخرج ادا شود و صفات ذاتیه حروف ده است هر دو
ضد یکدیگر اول مهموسه حروف وی ده است مجتمع در کلمات
فحثه شخص سکت ما بقی مجهوره اند و در حین ادای حروف
مهموسه اواز فرو گذاشته میشود بمرتبه که جوهر صوت
در انها ظاهر نمیشود و عکس این است حروف مجهوره
دوم شدیده و ان در اجد قط بکت است ما بقی رخوه
الا حروف لم نرع که ان ما بین شدیده و رخوه است و در ادای
حروف شدیده بجهة قوتی که در انهاست نفس در مخرج منقطع
میشود و در حروف رخوه نفس را در مخرج جریان میشود
بعلت سستی که در انهاست و قسمت سیم مستعلیه و ان در کلمه
خص ضغط قظ است ما بقی مستفله و در ادای حروف مستعلیه
صوت به بلندی میل نموده بتفخیم ادا میکردد و در مستفله
میل به پستی نموده بترقیق ادا میشوند الا در لام جلاله و
راء و الف چنانچه بیان خواهد شد چهارم مطبقه و ان در
کلمات صض طظ است ما بقی منفتحه که زبان بهم و گشاده
شده برقت ادا میکردند بخبر من لقمه و ان در کلمات فر

مزلب است که از طرف لب و زبان بسبکی و خفت ادا میشود
یعنی سه حرف از لب و سه از زبان وما بقی مصمته است و در ادا
آنها سنگینی و ثقلی و در مخرج بهم میرسد و اما صفات غیر ضدیه
حروف پس قلقله است و آن در حروف قطب جد است که در
هنگام وقف و سکون آن حروف در مخرج ضغطه و
اضطرابی و جنبشی بهم میرسد و در حین اداء زبان مضطرب
میشود و ما بقی ساکنه است که مطلقا جنبشی در آنها نیست
و از آنجمله صفیر است و آن در لغت هشت کردن است که مراد از
صفیر صفیر گنجشک باشد و در اینجا صوت ضعیفیست که از بیخ
دندانها بیرون میاید که آن مخصوص ص و س و ز است و
از آنجمله غنه در میم و نون مشدد نیز است و مراد از غنه
آوازیست که در دماغ پیچیده میشود و انحراف است در
لام و راء و تکرار است در راء فقط که چون غلطی که
در آنست گویا دو باره گفته میشود و لیس بمکرر فی الحقیقه
و معنی تکریر یمین و قریبی است در لفظ نه اعاده او بعید
از قطع و تحفظ واجبست در اظهار تکرار آن خصوصا که

مشدد باشد چنانچه شیخ محمد جزری گفته است و اخف
تکریره اذا تشدد و علمای قرائت خصوصا مکی بن ابی طالب
گفته اند که واجبست بر قاری اخفا کردن تکرار راء و
خصوصا که مشدد باشد فمتی اظهره فقد جعل من الحرف
حروفا و من المخفف حرفین لان تکریره لحن جلی و از آنجمله
تفشی است در شین و استطاله است در ضاد و گفته اند
که چون ضاد در حین اداء بسر سبز دراز میشود که بمخرج
لام میرسد و مد است در حروف علة و لین است در واو
و یاء ساکنه و ما قبل مفتوح و حروف مد و لین را حروف
میگویند و حروف مخفیه است و آن مختص بحروف مد و هاست
که در کلمه هاویه است و مجهوره اند بعضی مجهوره ضعیفی که از آنها
زبان را در ادای آنها مدخلی نیست و آواز در دهن و سمع
هوا میشود و در حین اداء صوت مخفی میباشد و ما بقی حروف
بینترند اما هم بیست و پنج حرفند نیز بر دو قسم صوتی و
نبری و همزه است و آنچه که بمعنی گرفتگی صوتست مختص بها
مهمله است و منقوطه که بمعنی درشت است مختص بتاء مثلثه است

و منفوخه در فاست و در عین اذا اما سین در لبهم صیر شد
و مجهوره در خاست که در ادای انحراشی در منحرزیهم صیر شد
و تفشی در شین است و بعضی میم و را و فا و زا هم بآن ضم
کرده اند و شکی نیست که هرگاه در مخارج و صفات خللی
بهم رسد مثل مخارج حروف را تغییر دادن و تکرار در راء
و تفخیم در مستفله و ترقیق در مستعلیه قطعا معانی
ایشانرا منقلب نموده لحن و مبطل نماز و قرائت خواهد
شد و مخفی نخواهد ماند که آنچه بعضی از فضلاء تصریح نموده
اند که دانستن مخارج و صفات ممیزه و مدات واجبه
کافیست تحصیل محسنات لازم نیست غافلند از این معنی
که اکثر کلمات و اعراب تحریف بهم رسد که باعث بطلان
عمل میشود پس باید که بقدر امکان سعی در تحصیل این علم
بشود والسلام علی من اتبع الهدی

الباب الثالث

در بیان تنوین و نون ساکنه و تفخیم و ترقیق حروف و ادغام
بدانکه تنوین و نون ساکنه در نزد حروف حلق و آن ء ه
ع ح غ خ اظهار است از جهت بعد مخرج این حروف است

از مخرج

از مخرج نون مثال همزه و من آمن و من آتیه الا و مثال ها
نحو منهما ان هو الا جرف هار و مثال عین نحو انعمت من
عمل اجر عظیم و مثال حاء نحو و انحر من حکیم حمید و مثال
غین فسینغضون من غل رب غفور و مثال خاء نحو
والمنخنقة من خیر فقیر و اظهار نون ساکنه و تنوین در قول
قراء سبعه نزد حروف حلق اتفاقی است و شیخ ابو جعفر
مدنی نزد خاء و غین اخفاء میکنند چنانکه در کتب
مطوله توضیح یافته و در نزد حروف یرملون ادغام
است لقرب المخرج بالنون و در ینمو مع الغنه و الغنه
شبیه بصوت الغزالة اذا ضاع ولدها مثل من یاتیه
عذاب یخزیه و من ماء مهین و من ولی و لا و من نور
یهدی باتفاق جمیع القراء مع الغنه است الا خلف و او
ادغام بلا غنه میکند بجهت شدت قرب ایشان مثل
و من لبن لم یتغیر و من ربهم رحیم و در قنوان و صنوان
و دنیا و بنیان اظهار باید کرد بجهت دفع اجتماع حروف
علة ثلثه و عدم اشتباه بمضاعف و در نزد باء قلب است

بمیم مثل مِن بَعدِهِ وصُمٌّ بُكمٌ ومراد از قلب بدل كردانیدن
تنوین ونون ساكنه است بمیم واخفای با غنه هم باید نمو
بجهت انكه میم مواخی نونست در غنه ومشارك با
است در مخرج وبعضی گفته اند كه چون نون ساكنه و
با در جوار یكدیگر واقع شده اند وقرب وبعد مخرج
بحدی دارند كه ادغام واظهار نوان نمود ازان جهت
كه مبدل بمیم كرده اند ودر نزد سایر حروف هجا اخفاء
وان پوشانیدن تنوین ونون ساكنه است نزد پانزده حرف
پانزده كانه وان ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ
ف ق ك ودر این بیت حرف اول كلمات مطویه است
قطعه
ثنا كن جود شخص زده ظالم زده شكلی تراه ثناوباران جفاء دو ظلا
ظال قول ضاع صبح سواه مثال تاء نحو انت
من تاب جنات تجری مثال ثاء نحو انثی من ثمرة وقولا ثقیلا
مثال جیم نحو انجینا من ماء ثجاجا فلیعبد مثال ذال نحو
اندادا ومن ذا الذی وذكاء دكا مثال زال نحو انذرنا ومن
ذكر وطعاما ذا غصة مثال زای نحو انزله من زكیها

مبادكه

مثال كه زیتونة مثال سین فانسه ومن سند تین وصراطا
سویا مثال شین نحو انشره وانشاء وصفا دشكور ومثال
الصاد نحو وانصرنا ومن صلصال وریحا صرصرا مثال
الضاد نحو منضود ومن ضعف وكلا ضربنا ومثال
الطاء نحو بقنطار ومن طین وصعیدا طیبا مثال
الظاء نحو وانظروا ومن ظهیر وظلا ظلیلا مثال الفاء
نحو وانفسكم ومن فضل وبیوتا فارهین مثال القاف
نحو وانقذكم ومن قال ورزقا قالوا مثال الكاف
نحو ومنكم ومن كان وملكا كبیرا واخفای اینها بتقدیر
قرب وبعد ایشان است بر هر چه اقرب بود اخفی بود
وفرق میان اخفا وادغام انست كه در ادغام تشدید
هست ودر اخفا نیست واین حروف مثل حروف حلق
بعد مخرج ندارند كه اظهار نون وتنوین بشود ومثل
حروف یرملون قرب مخرج دارند كه ادغام بشوند بلكه
میان اظهار وادغام باشد وذلك لان التقارب یوجب
الادغام والتباعد یوجب الاظهار والاخفاء حال

بین الادغام والاظهار و در حال اخفاء غنه لازمست
و هیچیك از قراء ترك غنه نکرده اند اما میم ساکن نزد
میم ادغام مثلین با غنه است مثل اِنَّهُم مُهتَدُونَ و میم
و نون مشدد نیز همین حکم دارد ثمّ وقعا یعنی
البته اظهار غنه باید کردن مثل اِنَّ اللهَ وَالجَنَّةَ و عَمَّ
وَلَمَّا وثَمَّ چنانچه شیخ محمد جزری گفته وَاَظهِرِ الغُنَّةَ
مِن نُونٍ وَمِن مِیمٍ اذا ما شُدِّدا و در نزد باء اخفاء آست
با غنه علی الاصح مثل فَهُم بِه و در نزد ما بقی حروف هجا
اظهار است خصوصا در واو و فاء که در اصطلاح قراء
اظهار شفوی میگویند بجهت آنکه ظهورش بیشتر در لب
پیدا است مثل اَموالُکُم واَولادُکُم فِتنَةٌ واما ترقیق و تفخیم
حروف بدانکه ترقیق عبارت از ضعیف و باریك گفتن
حروف یعنی در حال تلفظ بحروف مقصود زبان میل
بجانب اسفل مینماید و تفخیم و تغلیظ هر دو یکی میباشند
تفخیم را در راء استعمال میکنند و تغلیظ را در لام و حروف
مستعلیه جمیعا مفخم اند و حروف مستفله مرقق اند مگر

لام جلاله که بعد از فتحه یا ضمه واقع شود که بتفخیم باید
گفت مثل قالَ اللهُ وعَبدُ اللهِ و بروایت ورش از طریق
مغاربه بتغلیظ لام وارد شده هرگاه بعد از صاد و طاء
و ظاء مفتوح یا ساکن واقع شوند مثل الصَّلوٰةُ فَیُصلَب
وَالطَّلاقُ و مَطلَعِ وَظَلَمُوا وَمَن اَظلَمُ و اگر لام جلاله
بعد از کسره واقع شود ترقیق باید گفت مثل لِلّٰهِ و هم چنین
است راء مفتوحه و مضمومه مثل رحمن و رسل که بتفخیم باید
گفت و مکسوره را بترقیق مثل رجال و اگر راء ساکن باشد
نظر کنند بما قبل آن حکم همانست مثل کُرسِیُّهُ وَمَریَمَ و
مِریَةٍ و اگر راء ساکن و ما قبل آن هم ساکن باشد نظر کنند
بما قبل ما قبل آن بازحکم همانست مثل البَحرِ وَالبِشرِ وَالذِّکرِ
در حالت وقف و اگر کسرهٔ ما قبل راء عارضی باشد مثل
اِرجِع وَلَمِ ارتابُوا بتفخیم باید گفت و اگر راء ساکن و ما قبل
راء مکسور و ما بعد راء بی واسطه یکی از حروف استعلای
واقع شود و آنها از حروف استعلای سبعه بعد از حروف
راء که بکسره اصلی واقع شود در قرآن مجید سه است و آن

ضاد وظاء وقاف نحو اِصادا در توبه و مرصادا در نبا
لبالمرصاد در فجر و قرطاس در انعام و من کل فرقة در توبه
و کل فرق در شعراء که در این کلمات مذکوره همه قراء
باتفاق تفخیم باید کرد الا در کلمهٔ کل فرق در شعراء که در آن
دو وجه معمول است اما تفخیم بجهة وقوع حرف استعلاء بعد
از راء و ترقیق بجهة وقوع راء بین الکسرتین و در مصر
وقفا و وصلا تفخیم اولیست و در عین القطر ترقیق و اصل
در راءات تفخیم است و ترقیق بنابر سببی میباشد و الف
در تفخیم و ترقیق تابع ماقبل خود است مثل صالح و مالك
و حروف مجهوره را بجهر و شدیده را بشدت و حروف
مطبقه را با اطباق بجا باید آورد و ناچار است از ابقا
اطباق طاء در مثل احطت و بسطت و فرطت و فرطتم
و در ابقاء صفت استعلاء قاف و ذهاب آن در کلمه نخلقکم
در سورهٔ مرسلات خلاف کرده اند هر دو وجه را اعتبار
نموده اند اما ذهاب اولیست یعنی ترک کند صفت استعلا
قاف را در این کلمه و اما ادغام بدانکه ادغام در لغت

ادخال

ادخال شیء است در شیء و در اصطلاح اهل فن ساکن
کردانیدن حرف اول و درج کردن در حرف دوم و اسباب
ادغام تماثل و تقارب و تجانس است و ادغام بر دو قسم است
کبیر و صغیر اما کبیر آنست که اول از مثلین یا متقاربین یا
متجانسین را که متحرک باشد ساکن نموده و در ثانی ادغام
کنند مثل ما سلککم و مناسککم و قال لهم و
خلقکم و رزقکم و این ادغام مختص است بابی عمرو و یعقوب
بصریین و علما فرموده اند که در نماز از ادغام کبیر مثل
ادغام میم الرحیم را در میم مالك اجتناب اولیست بلکه
مکروه دانسته اند زیرا که در عدم ادغام حروف ثواب
بیشتر خواهد بود و ادغام صغیر آنستکه حرف مدغم ساکن
و غیر حرف مد باشد و در ثانی درج کنند **نظم**
مدغم ار ساکن بود خوانندش ادغام صغیر نیست ادغام را
ز مصحف جز سه ادغام کبیر اندر انعام است و یوسف
کهف و مدغم نون بنون لیلتا اندر یوسف اشمام است و
در باقی سکون نحو اتحاجونی و در انعام و لتامنا

دریوسف

در یوسف و ما مکنّی در کهف و ادغام صغیر بر دو قسم است
اوّل آنکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت
مثل هم باشند نحو یوجّهه و أنِ اضرب بعصاک و قد دخلوا
و نحو ذلک و اگر حرف مدغم حرف مدّ باشد اظهار باید
کرد بجهت تحفظ بر مدّ مثل فی یوسف و آمنوا و عملوا و نحو
ذلک و اگر حرف مدغم ساکن و غیر حرف مدّ باشد مثل
الیکم مُرسَلون و این قسم ادغام متفق علیه قراء است و این
ادغام مثلین گویند دوم آنکه مدغم و مدغم فیه در مخرج
متحد و در بعض صفت مختلف باشند نحو قد تبیّن و اذ
ظلموا این را متجانسین میگویند سیوم مدغم و مدغم فیه از
حیثیت مخرج قریب هم باشند این ادغام متقاربین گویند
نحو نخلقکم و احطت با ابقای صفت استعلای قاف و طا
و غاصر را در این قسم ادغام قاف نخلقکم است در کاف
با ابقای استعلای قاف و عدم آن اما تا نی اولیت و
بروایت بکر ادغام میکنند ال را در تاء نحو اخذت و مشتقاته
و ادغام لام هل و بل و قل در لام و راء اتفاقیست نحو هل

لنا و بل نتبعکم و بل لا تکرمون و قل ربی و قل لکم و نحو ذلک
و لام هل در راء در قرآن مجید نیست و نون ملفوظی طسم
دو کانه را در میم و ثا را در ذال در کلمه یلهث ذلک و با را
در میم ارکب معنا و بروایت بکر ادغام نون ملفوظی
یس و القرآن و ن و القلم را در واو در حالت وصل ادغام
و لکن در وقف اظهار روا است و بروایت حفص اظهار است
و همه قراء الف و لام تعریف را در حروف شمسیه ادغام کرده
اند بجهت قرب مخرج و در نزد حروف قمریه اظهار است
هم چنانکه جرم شمس مرئی نمیشود ماهیت لام تعریف در نزد
الشمس و اخواته مخفی و در نزد نور لفظ القمر و اخواته ظاهر است
و حروف شمسیه و قمریه هر یک چهارده است و حروف شمسیه
و ان ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن و باقی
اینها قمریه اند و اقسام ادغام بسیار است در این رساله
اکتفا باین قلیل شد و جمیع اقسام آن مفصلا در کتاب
جواهر القرآن مصنف قاصر بیان شده و مخفی نماند که جمعی
از علماء و مجتهدین بوجوب ادغام صغیر قائل شده اند

الباب الرابع در بیان مد و قصر و کیفیت ها کنایه و
بیان اشباع و ترک آنست بدانکه حروف مد سه است واو
الف و یاء ساکن و ما قبل ایشان از جنس خود باشد و مد
منقسم بسه قسم است لازم و واجب و جایز و لازم آنست که
حال و لازم باشد در مد نزد همه قراء یعنی بیاید بعد از
حروف مد ساکنی در وقف و وصل و بطول مد داده میشود
و مد واجب آنست که قصر در او جایز نیست یعنی جمع باشد
حرف مد و همزه در یک کلمه و آنرا مد متصل نیز گویند
و مد جایز آنست که مد و قصر هر دو باشد نزد جمیع قراء
و آن در وقتی است که حرف مد از همزه منفصل باشد و
امتداد مد منحصر است بسببی سبب یا لفظی است یا معنوی
و سبب لفظی همزه است یا سکون بشرطیکه موخر باشد نیز
اگر همزه مقدم باشد از حروف مد مثل آمن و اوتی و ایمانا
مد آن مخصوص است بقرائت نافع مدنی بروایت ورش
و هرگاه موخر باشد از حروف مد و همزه در یک کلمه جمع
شوند مد آنرا واجب و متصل گویند مثل سآء و سوء و

سعی و جماعتی از اعاظم و اشراف علما و مجتهدین حکم بلزوم
و غایت بمد و بطلان نماز بسبب اخلال بآن فرموده اند و
اگر حرف مد در کلمه و سبب مد هم در کلمه دیگر باشد مد
آن سنت و منفصل خواهد شد و این مد در نزد عاصم
دو الف و در نزد بواقی قراء خلاف است مثل یا ایها و قالوا
آمنا و فی ام و اگر چنانچه سبب مد سکون اصلی و مظهر و
مدغم باشد مثل ص و ن و میم و دآبة و اتحاجونی و لا الضالین
مد آن لازم و اگر سبب مد سکون عارضی باشد مد آن جایز
خواهد بود مثل النار یعلمون و نستعین در حالت وقف
و گفته اند که انواع مد بسیار است آنچه در این رساله مذکور
مذکور میشود شش نوع است اول مد متصل مثل سآء
و جآء و شبهه دوم مد منفصل مثل ما انزل الله و قالوا آمنا
و امثال ذلک سیم مد اشباع که از اشباع آن حرکت اصل
میشود مثل ماله اخلده و امره الی الله چهارم مد عدل که
آن در وسط کلمه باشد و مد آن بسبب التقاء ساکنین باشد
مثل دابة و اتحاجونی و لا الضالین پنجم مد عارض در حالت

وقف مثل یستعین ششم مد لازم و آن در حروف مقطعه
قرآنیست پس هر حرفیکه بنای هجای ایشان بر سه حرف باشد
و حرف وسط حرف مد و ثالث ساکن باشد مد باید کرد و آن
مجتمع در ترکیب قش کصمل و آنچه از حروف مقطعات مد ندارند
مجتمع در ترکیب ده بطهر است اما حرف عین که در اول مریم
و شوری است و ماقبل یاء مفتوح است پس این حرف لین است
و چون قراء حرف لین را جاری مجری حرف مد دانسته اند و
با اینکه در میان دو مد واقع شده و مد جوار هم میناماند
لهذا در نزد اکثر قراء در نزد عین مد طول و وسط باشد
اما سبب معنوی آنست که قصد زیادتی مبالغه است
در کلام منفی بنابر قرائت حمزه کوفی مثل مد کردن در کلمه
لا ریب و لا شک و مانند اینها و از اینجمله است مد تعظیم و
توحید مثل لا اله الا الله و لا اله الا انت در نفی خدایان
باطل و اثبات خدای بحق و عرب در حال دعا و استغاثه
در نفی مد میکنند زیرا که سبب لفظی ملحوظ نیست بلکه سبب معنوی
مقصود است و مقدار مد بمذهب حمزه و ورش شش الف است

وهمت الف هم گفته اند ضعیف است و عاصم زاد در سنتی
و واجبی چهار الف است و توسط دو الف و قصر یک الف
و تقدیر الف بها عیشت از استاد کامل و بعضی گفته اند که
بعقد انگشتان معلوم میتوان کرد بحد اعتدال و کله
تقریب لا یضبط الا بالمشافهه و الادمان و وجه سبب مد
از جهت همزه آنست که حرف مد ضعیف است و خفی و همزه شدید
است و قوی پس زیاده کرده اند در مد تا تقویت باشد ضعیف را
در مجاورت قوی و مدی که سبب او سکون باشد معتبر و اقوی
است بدلیل لزوم مد طول و اگر سبب مد از صفت خود متغیر
شود که اثر سبب باقی باشد مثل ان جاء امرنا در قرائت ابی
عمرو و الم الله در اول آل عمران هر گاه وصل کند میم را بکلمه
جلاله که آن میم مفتوح خواهد شد پس مجموع قراء آنرا در
حالت وجه روا باشد طول بنا بر القاء عارض اما قصر
بنا بر اعتبار عارض و ثانی اقوی و اولی است مانند آنکه جمیع
قراء اجماع و اتفاق دارند بر اینکه از زمان رسول خدا
الی زماننا هذا مد در آن کرده اند و اصلاً در مخصوص

اختلافی در ما بین ایشان نیست لکن خلاف در مقدار آن
است پس مد حمزه و ورش از مد عاصم طویلتر است و مد
عاصم از مد ابن عامر و کسائی طویلتر و مد قالون از نافع و
دوری ابو عمرو و ابن عامر کثیر از سوسی طویلتر است و اما
در اشباع هاء کنایه چهار وجه متصور است اول ما قبل و
ما بعد آن ساکن باشد نحو اِلَیهِ المَصیر دویم ما قبل آن ساکن
متحرک و ما بعد آن ساکن باشد نحو لَهُ المُلک سیم ما قبل
آن ساکن و ما بعد آن متحرک باشد نحو فیهِ هُدی و این اشباع
ابن کثیر مکی کرده است و حفص از طریق عاصم در کلمه فیه
مهانا در سوره فرقان با وی موافقت کرده است چهارم
ما قبل و ما بعد آن متحرک باشد نحو بِهِ الاَوَّلُهُ اِلَا وَامرُهُ
الا که همه قراء در این قسم اشباع کرده اند بخلاف قسم اول و
ثانی و عاصم هاء یَرضَهُ را در سوره زمر با قصر خوانده است
زیرا که اصل آن یرضاه بوده است بجهت حرف شرط الف افتاده
است و هاء نَفقَهُ و لَم یَتَسَنَّه از اصل کلمه است صله نباید
کرد و هاء سکته وقفا و وصلا ساکن است ابدا حرکت نمی

یابد نزد قراء غلط و مذموم است و در قرآن در هفت موضع
وجود یافته لَم یَتَسَنَّه در بقره و اقتَدِه در انعام و کِتابِیَه
و حِسابِیَه و مالِیَه و سُلطانِیَه در حاقه و ما هِیَه در قارعه
و در غیر اینها بشرط حرکت ما قبل و ما بعد عاصم را اشباع
است و البته حذف یا مد کردن ضمه و کسره ما قبل هاء ساکن
وقفا تا واوی و یائی حاصل نشود مثل وَ رَسُولُه و بِحَمدِه و
اما اشباع و ترک آن مثل آنکه کلمه هؤلاءِ و اوه و اولاتِ
و اُولئِکَ و اُولوا و اُولی و اَبناءِ و اَنباء و جَزآءُ و المَلَؤُ
و نَبَؤُ و یَبدَؤُ و یُؤتی و یُؤمِن و امثال اینها خواه اضافه
شده باشد و خواه نه مثل سَاُورِیکُم و لَاُوصَلِّبَنَّکُم که بواو
نوشته میشوند و مواضعیکه التقاء ساکنین است نحو
ذاقا الشَجَرَة و مُهلِکِی القُری و قالوا الآنَ و نحو ذلک همه
اینها بترک اشباع عند در جمیع قرآن دو کلمه جآؤا و باؤا و
داوُد و ما وُرِیَ و الغاوُنَ و لا یَستَوُنَ خواه اضافه
شده باشند و خواه نه و کلمه اولی که ضد اخری است مثل
الآخِرَة و الاُولی و اُولیهُم لِاُخریهُم در جمیع قرآن مع

الاشباع عند وكلماتيكه در رسم كتابت ايشان اختلافي
نيست مثل دوس و روف و نبوس و قالوا واو تواو نحو
ذلك باشباع بايد خواند والله اعلم

الباب الخامس

در بيان اقسام وقف و رموز سجاوندي وكيفيت بعض
رموزيكه در اكثر مصاحف مينويسند بدانكه وقف ركن
عمده ترتيل است چنانچه جناب امير المومنين عليه السلام
فرموده اند كه الترتيل هو تجويد الحروف و معرفة الوقوف
و ايضا اورده اند كه الوقوف منازل القرآن يعني سالك
مسالك قرائت را هر وقف بمنزله منزليست و بدون
معرفت آن معني قرآن مختل ميشود چنانچه مرويست كه
مردي در حضور حضرت رسول گفت من يطع الله و رسوله
فقد رشد و من يعصهما پس وقف كرد و ابتدا كرده
گفت فقد غوي پس حضرت فرمودند چه بد خواندي برخيز
و برو چه قبيح بود وقف بر يعصهما و مبادا نيستكه در غوي
وقف كند و ديگر چنانچه وقف در كلام مخلوق قبيح و
در غير محلش مخل باشد در كلام خالق بطريق اولي در غير

محل

محل مخل و قبيح خواهد بود الوقف في اللغة الكف وفي
الاصطلاح قطع الكلام عن ما بعدها بسكتة طويلة
وهي قسمان الاختياري والاضطراري وان چهار قسم است
تام و كافي و حسن و قبيح تام آنست كه كلمه موقوف عليه را
ارتباط لفظي و معنوي بما بعد نداشته باشد و كافي آنست
كه ارتباط معنوي بما بعد داشته باشد نه لفظي و حسن
آنست ارتباط لفظي بما بعد داشته باشد نه معنوي اما
ابتداء بما بعد بدون اعاده موقوف عليه حسن نيست مگر
آنكه بر رؤس آيات باشد بنا بر حديثي كه ام سلمه رضي الله عنها
روايت كرده كه سيد انبياء صلى الله عليه و آله بر سر
هر آيه وقف مينمودند بدون اعاده موقوف عليه و ابتدا
بما بعد آن مينمودند و قبيح آنست كه معني از او مفهوم
نشود و قاري بجهت اضطرار و نارسائي نفس مثل وقف
در بسم و الحمد و رب و مالك و غير ذلك نمايد و اقبح از اين
آنست كه معني را تغيير ميدهد و مودي ميگردد بچيزي
نالايق العياذ بالله مثل وقف بر ان الله لا يستحيي و ان الله

فقیر و یجوز ذلک والجهر قراءة لازم است و اجتناب از آن
نموده اند آنستکه فصل نکند میان عامل و معمول و شرط
و جزا و مبتدا و خبر و صله و موصول و صفت و موصوف
و مضاف و مضاف الیه و امثال ذلک و قال ابن الحاجب
الوقف على الجملة الندائية جائز لانها مستقلة وما بعدها
جملة اخرى وان كانت الاولى تتعلق بها وكل ما في القرآن
من القول لا يجوز الوقف عليه لان ما بعده حكاية انتهى و
للقراء في الوقف مذاهب فنافع كان يراعى تجانسها ومحاسنها
بحسب المعنى و ابن كثير و حمزة حيث ينقطع النفس و عاصم و الكسائى
حيث تم الكلام و ابو عمرو يتعمد رؤس الآى و كان يقول
هو احب الى و قال بعضهم ان الوقف على رؤس الآيات سنة
و قالوا ايضا الوقف على رؤس الآى توقيفى و لازم است
قاری را وقوف بر علم عربیت تا تمیز نماید میان وقوف توانسته
کرد و بعضی از علما قراءت وقوفی در قرآن ذکر کرده اند
مثل وقف لازم در هشتاد و چهار موضع و علامتش میم لا م
نیز غیر م آست لیکن علامت قلب نیز همیم است یا بن طریق

م و بعضی علامت قلب را در مصاحف ب و علامت
اظهار نون ن و ادغام را ه و اخفا را ق یا بن نقط
و اظهار شفوی را سه نقطه بایی طریق ∴ مینویسند
و وقف منزل در شش موضع و وقف النبی در هفده موضع
و وقف غفران در ده محل و وقف معانقه در هیجده موضع
و علامت آن ∴ با لفظ مع یا معا و مراد معانقه
آنست که دو وقف نزدیک بهم میباشند و اگر در اولی
وقف شود در ثانی احتیاج بوقف نیست و بالعکس یعنی
این دو وقف را بحسب معنی ملحوظ نموده بطریق معانقه یافته اند
و مبادله نیز گویند باین معنی که محل اول را بدل ثانی
کنند و بالعکس و وقف فرض در یازده موضع و همچنین
وقوفیکه ذکر آنها موجب تطویل است اما رموزیکه
شیخ ابو جعفر محمد بن احمد بن طیفور سجاوندی که یکی
از علمای نحو و قراءت بجهة وقف تعیین نموده اند
شش است اول م علامت وقف لازم است و وقفی که ترکش
موجب فساد معنی میشود لیکن اگر نکند در شرعا اثم نیست

چنانچه در جواب این مسئله شیخ الاسلام علی بن عبد العال
نوشته اند لا اثم بمجرد ذلک یعنی خواننده بمجرد گذشتن
از وقف لازم گناه کار نیست اما قراء مبالغه تعبیر بوقف
لازم کرده اند دویم ط علامت وقف مطلق است یعنی
مقید بیکی از لزوم و جواز و رخصت و مجوز نیست و دلیلی
از برای وصل آن نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی بما
قبل خود ندارد سیم ج علامت وقف جایز است جهت
وقف و وصل هر دو هست اما وقف اولیست چهارم
ز علامت وقف مجوز است در وی هم جهت وقف و هم وصل
هر دو هست اما وجه وصل روشن تر است و وقف هم روا است
پنجم ص علامت وقف رخصت است بالضروره هرگاه قاری
احتمال تمام کردن آیه را در یکنفس ننماید و وقف بکند
اعاده لازم نیست ششم لا علامت لا تقف است و اگر لا
با آیه جمع شود اعاده لازم نیست نظر بجلالت سلسله
و متاخرین هشت رمز دیگر جهت وقف زیاده کرده اند و
آن ک قف قفه س سکته ق قلا صل صلی اما ک

علامت

علامت کذلک است یعنی نظیر ماقبلست که سابقا گذشته
چه لازم چه مطلق چه جایز چه مجوز چه رخصت چه نهی
وقف یعنی قف فی هذا الموضع وقفه وس و سکته هر سه
علامت سکته باشند والفرق بین السکته والوقفه ان السکته
اقرب بالوقف ولکن الوقفه اقرب الی الوقف وق علامت
وقف الوقفه است و قلا یعنی قیل لا وقف فیه وصل علامت
وقف است و صلی یعنی الوصل اولی من الوقف و شش
رمز دیگر هم هست که تعلق بوقف ندارند اما در
مصاحف منویسند و آن این است هـ خب مے عب
بت لب اما هـ بنا بعدد کوفی و خب بنا بعدد بصری
علامت پنج آیه است و مے و عب علامت ده آیه است
و بت و لب هر دو علامت ابتداء آیه است و هرگاه
اهل بصره متفق باشند در آیتی علامت بت منویسند
و اگر مخالف باشند لب منویسند و اما وقف بحرکت
نزد قاطبه اهل لسان مهجور و بطلان نماز است و وصل
بسکون نیز بشرطیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نباشد

ندقیل فیه

بعض

بعضی از علما جایز میدانند تمّت بدانکه رمز

چند در بعضی مصاحف مینویسند وان چه ... جاز

مخ و مشق وحم و ب وطا وشا و ملـ ...

ه خلـ وی عل وخکب و عکب اما ... جایز له

فی الوقف واما ما علامت م ... که شیخ

نضاح است ومخ وان مدنی الاخر ابو جعفر است و

مشق وان علامت ابر است در نزد دمشقی و حم علامت ابر

است نزد حمصیین و ب علامت ابو ایوب بن المتوکل

است و طا علامت عطا که یکی از علمای عدد است و

شا علامت ابر است نزد شامی و مل علامت ابر است

نزد مکی و مد ابر است نزد مدنی و ه و خل علامت

پنج ابر اند نزد کوفی و ی و حل علامت ده ابر اند نزد

کوفی و خکب علامت خمس ابر کوفی و بصریست و عکب علامت

عشر کوفی و بصریست علامت پنج ابر کوفی زاید خواتم

مصاحف خمس و ده ابر ذا عشر و علامت نصف الحزب را

نح مینویسند قال بدانکه در جمیع قران یازده

موضع سکته دارد هفت موضع اند در سورهٔ مبارکهٔ

فاتحة الکتاب بدین تفصیل است بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد سکته لله سکته رب العالمین الرحمن الرحیم مالک

سکته یوم الدین ایاک سکته نعبد و ایاک سکته

نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت

سکته علیهم غیر المغضوب سکته علیهم ولا الضالین

و یکی در سورهٔ کهف وان ولم یجعل له عوجا سکته قیما

و یکی در سورهٔ یس وان من مرقدنا سکته هذا و در سورهٔ

لا اقسم وان وقیل من سکته راق و در سورهٔ مطففین

وان کلا بل سکته ران و بدانکه در قران در ده محل وقف

غفرانست قال النبی صلعم من ضمن لی عشر مواضع فی القران

ضمنت له الجنة اول ان در سورهٔ مائده قوله تعالی

والنصاری اولیاء ط دویم در انعام قوله تعالی انما

یستجیب الذین یسمعون ط سیم در سورهٔ سجده قوله تعالی

کمن کان فاسقا ط چهارم لا یستوون ط پنجم در سورهٔ یس

قوله تعالی و نکتب ما قدموا و آثارهم ط ششم قوله تعالی

باحسرة على العباد ط هفتم قوله تعالى من مرقدنا ط هشتم
قوله تعالى وان اعبدونی ط نهم قوله تعالى على ان یخلق
مثلهم ط دهم در سورهٔ ملک قوله تعالى صافات و
یقبضن ط بدانکه در قرآن یکهزار و نود و هشت وقف است
از انجمله هفتاد و هشت وقف لازم است بعضی هشتاد و
چهار گفته اند چنانچه تفصیل آنها در کتب مطوله این فن
بیان شده است **الباب السادس** در بیان اسامی
و موزو روات و احوالات قراء بدانکه هر یکی از قراء
سبعه را دو راوی است مشهور چنانچه بیان میشود اول
نافع المدنی و او نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم مولی جعونة بن
شعیب اللیثی و اصل او از اصفهان است و کنیت او ابورویم
است و گفته اند ابو الحسن و بعضی گفته اند ابو عبد الرحمن
و در مدینه وفات یافت سنه تسع و ستین و مائة و از
برای وی دو راوی است قالون و ورش قالون هو عیسی بن
مینا المدنی الزرقی و او معلم عربیت بوده است و کنیت
او ابو موسی است و قالون لقب اوست روایت کرده اند

که نافع او را قالون لقب نهاد و چون قالون بلغت رومی
بمعنی نیکو بود و او احسن قراءت بود لهذا ملقب بان کردید
و در مدینه وفات یافت قریب سنه عشرین و مائتین اما
ورش هو عثمان بن سعید المصری و کنیت او ابو سعید است
و ورش لقب اوست و ورش در لغت بمعنای سفید است
و از برای شدت بیاض او او را ورش گفتندی و در مصر
وفات یافت سنه سبع و تسعین و مائة دوم ابن کثیر المکی
هو عبد الله بن کثیر الداری مولی عمرو بن علقمة بن الکنانی
والداری العطار و کنیت او ابو معبد است و در مکه وفات
یافت سنه عشرین و مائة و از برای او دو راوی است قنبل
و بزی اما قنبل هو محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن خالد بن
سعید بن جرجة المکی المخزومی و کنیت او ابو عمرو است و لقب
وی قنبل و در مکه وفات یافت بعد از ثمانین و مائتین
و اما بزی هو احمد بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن نافع بن
ابی بزة المؤذن المکی مولی لبنی مخزوم و کنیت او ابو ا
لحسن است و معروف است به بزی و در مکه وفات یافت سنه

اربع

اربعین ومائتین سیم ابو عمرو البصری هو ابو عمرو بن العلاء بن
عمار بن عبد الله بن الحصین بن الحارث بن جلهم بن
خزاعی بن مازن بن مالک بن عمرو بن تمیم وگفته اند نام وی
زبان است و یحیی و محبوب هم گفته اند و بعضی را اعتقاد
است که نام او کنیه وی است و عریان نیز گفته اند و
در کوفه وفات یافت سنه اربع وخمسین ومائة و او را
هشتاد و شش سال بوده است و از برای او دو راوی است
دوری و سوسی و اما الدوری هو حفص بن عمر بن عبد العزیز بن
صهبان الازدی الدوری النحوی و دور موضعی است
در بغداد و او وفات یافت در حدود سنه خمسین و
مائتین و اما السوسی هو صالح بن زیاد بن عبد الله بن
اسمعیل الرستبی السوسی و او وفات کرد در سنه احدی
وستین ومائتین و ایشان هر دو قرآن را روایت میکنند
از ابو محمد یحیی بن المبارک العدوی المعروف بالیزیدی و او
از ابو عمرو و او را یزیدی از برای آن گفته اند که مصاحب
یزید بن منصور خال مهدی بود و در خراسان وفات یافت

سنه اثنین ومائتین چهارم ابن عامر الشامی هو عبد الله بن
عامر الیحصبی و آن در خلافت ولید بن عبد الملک در دمشق
قاضی بود و کنیه وی ابو عمران است و میان قراء سبعه
غیر از او و ابو عمرو از عرب نبوده اند و او در دمشق وفات
یافت سنه ثمانی عشر ومائة و از برای او دو راوی است
هشام و ابن ذکوان و اما هشام هو هشام بن عمار بن
نصیر بن ابان بن میسرة السلمی القاضی الدمشقی و کنیت
وی ابو الولید است و او نیز در دمشق وفات یافت سنه
خمس واربعین ومائتین پنجم عاصم الکوفی هو عاصم بن ابی النجود
و یقال بن بهدلة وهو مولی نصر بن قعین الاسدی و کنیه
وی ابو بکر است و او دریافت حارث بن حسان را و در کوفه
وفات یافت سنه ثمان وعشرین ومائة وذکر القاضی نور
الله الشوشتری فی مجالس المؤمنین ان عاصم بن بهدلة بن
ابی النجود الکوفی الاسدی کان ماهرا فی الصرف والنحو و
القراءة و وحیدا فی عصره و فصیحا فی القراءة والتلاوة
ومن اکابر الکوفة وکان من التابعین والمحبین لاهل البیت

محمد صلی الله علیه و آله و هو قرأ القرآن علی ابی عبد
الرحمن بن حبیب السلمی و هو قرأ علی علی علیه السلام و مخفی
نماند که اگرچه قاضی مذکور در خصوص قراء از شیخ
عبد الجلیل الرازی نقل میکند که اکثر ایشان شیعه اند
و در جای دیگر عاصم و حمزه و کسائی را شیعه میگویند و فی
علی لکن ظاهر همه قراء سنی اند و تشیع ایشان باینگونه
مقالات ثابت نمیشود و محتمل که سنی متعصب نبوده باشند
و از برای او دو راوی است ابو بکر و حفص اما ابو بکر هو
شعبة بن عیاش بن سالم الکوفی الاسدی مولی لهم و گفته اند
نام او سالم و بعضی گفته اند که نام او کنیه او است و
در کوفه وفات یافت سنه اربع و تسعین و مائة و اما
حفص هو حفص بن سلیمان بن المغیرة الاسدی البزاز
الکوفی و کنیت او ابو عمرو است و معروف است بحفیص
گفته اند که مردی ثقه بود و ابن معین گفته که او از ابو بکر
اقرأ بوده است وفات یافت در قریب سنه تسعین و
مائة ششم حمزة الکوفی هو حمزة بن حبیب بن عمارة بن اسمعیل

الزیات الفرضی التیمی مولی لهم و کنیت او ابو عماره است
و در حلوان وفات یافت در خلافت ابو جعفر المنصور سنه
ست و خمسین و مائة و از برای او دو راوی مشهور است
خلف البغدادی و خلاد الکوفی اما خلف هو خلف بن
هشام بن طالب البزازی و کنیه وی ابو محمد است و در
بغداد وفات یافت سنه تسع و عشرین و مائتین و اما
خلاد هو خلاد بن خالد و گفته اند ابن خلید و گفته اند
ابن عیسی الصیرفی و کنیت وی ابو عیسی است و در کوفه
وفات یافت سنه عشرین و مائتین هفتم کسائی الکوفی
هو علی بن حمزة النحوی مولی لبنی اسد و کنیت وی
ابو الحسن است و در قریه رنبویه وفات یافت و آن دهی
از قرای شهر ری وقتی که متوجه خراسان شده بود
با رشید سنه تسع و ثمانین و مائة و از برای او دو
راوی است دوری و ابو الحارث اما دوری هو حفص بن
عمر الدوری النحوی صاحب الترهیب وفات یافت در
حدود سنه خمسین و مائتین و اما ابو الحارث هو

اللیث بن خالد البغدادی وفات یافت سنهٔ اربعین و مائتین این است اسامی قراء سبعه بر وجه اختصار

ا	نافع المدنی	ب	قالون المدنی	ج	ورش المصری	ابج
د	ابن کثیر المکی	هـ	بزی المکی	ز	قنبل المکی	دهز
ح	ابو عمرو البصری	ط	الدوری البغدادی	ی	السوسی البغدادی	حطی
ک	ابن عامر الشامی	ل	هشام الدمشقی	م	ابن ذکوان الشامی	کلم
ن	عاصم الکوفی	ص	ابو بکر الکوفی	ع	حفص الکوفی	نصع
ف	حمزة الکوفی	ض	خلف القتدی	ق	خلاد الکوفی	فضق
ر	الکسائی الکوفی	س	ابو الحارث البغدادی	ت	الدوری البغدادی	رست

فائدة اذا اجتمع البصریون والکوفیون یقال عراقی واذا اجتمع اهل مکة والمدینة یقال حرمیان واذا اجتمع الحجازیون والشامیون یقال عامیة واذا اجتمع العراقیون والشامیون یقال سماوی والله اعلم

نظم

رقم قاریان خوش الحان — اینچنین وضع کرده اند عیان

ا اول نشانهٔ نافع — ب ن قالون ج ورش بدان
د ابن کثیر و هـ بزی — ز بود قنبل فصیح زبان
ح ابو عمرو ط بود دوری — ی نشان دان ز سوسی بردان
کـ ل ابن عامر است و هشام — م امد نشان ابن ذکوان
ن بود عاصم خجسته سیر — ص بکر و ز حفص ع نشان
ف بود حمزه خلف ض است — ق خلاد قاری قران
ر کسائی و ش ابو الحارث — ت علامت ز دوری دوران
بعد از این رمز اتفاق بود — در میان جمیع استادان
عاصم و حمزه و کسائی را — حرف ث دان علامت ایشان
ابن عامر چه شد با ین سه قرین — ذ باشد نشانهٔ ایشان
باز ابن کثیر با هر سه — ظ بود سهل علامت ایشان
ضم چه کشتند هر سه با بو عمرو — رمز ایشان تو غ را میدان
حرف ش دان کسائی حمزه — شعبه با هر دو صحب شد یکسان
بدل از شعبه چونکه حفص شود — رمز باشد صحاب بی نقصان
نافع و ابن عامر امد باز — عم شناز رمز انده ایقان
نافع و ابن کثیر و با بو عمرو — بشنو امد سما نشانه بدان

باز ابن کثیر با بوعمرو	حق بود رمز دو جمیع و ان
ابن عامر قریز هر دو چه شد	نفر اهد نشان هر سه عیان
باز ابن کثیر با نافع	حرمی امد نشان انسان
با کسائی و عامر حمزه	حصن باشد چو نافع امد سان
و مر ایشان ترا شود از بر	بنهار ابجد و جهد بخوان

و اما قراء ثلثه اخیره اول ایشان ابو جعفر المدنیست و قراءتش مثل نافع المدنیست و دو راوی او علیی بن وردان و سلیمان بن جماز است دویم ایشان یعقوب البصری و قراءتش مثل قراءت ابی عمرو بصریست دو راوی او رویس و روح است سیم ایشان خلف البغدادی الکوفیست و اصل از قریست و قراءتش مثل قراءت حمزه است و دو راوی او اسحق و ادریس است والله اعلم

جع	المدنی ابوجعفر	عی	ورذان علیی بن	جم	جماز سلیمان بن
یع	البصری یعقوب	یی	رویس	حه	روح
خل	الکوفی خلف	سح	اسحق	سه	ادریس

Caption above table: رموز القراء الثلثة الاخیرة و رواتهم مرموزهم

ایضا

ایضا فی الثلثة علی رای بعض القراء

ث	المدنی ابوجعفر	خ	وردان علیی بن	ن	جماز سلیمان بن
ظ	البصری یعقوب	غ	رویس	ش	روح
و	الکوفی خلف		اسحق		ادریس

بدانکه چهار رمز دیگر هم هست که در میان رموز قراء نوشته میشود و ان مر و کر و خعه و خعما اما مر یعنی سابقا گذشت و کر یعنی از جمله مکررات است و اگر جائیکه قراء را در قرائتی اختلاف داشته باشند اسم انها بنویسند که انها مخالفن هستند در اخر ثبت مینمایند و اگر ان مخالف یکی باشد مینویسند خعه یعنی بخلاف عنه و اگر دو کس باشند خعما یعنی بخلاف عنهما و دیگر جائیکه بیان اماله است انکس را که اماله او بین بین باشد موخر مینویسند با فاصله واو سیما تا از یکدیگر جدا شوند

الباب السابع

در بیان رسم الخط قران و کیفیت وقف بران و بیان اسامی

ال خواستار و
مه این نسخه
مایند و بعید
تهیه نسخه و
ید متهال طلب
ن بحق محمد و

معیل واحدی

ان

نسخه
مانعی
باید
در

راسان

ودموزوو واتِ واحوالاتِ قرّاء وسندِ قراءت مؤلف
بدانکه عاصم در حال وقف تابع رسم الخط است هر کلمه که
بتاء طولانی نوشته شده است مثل رحمت و نعمت و سنت
بتاء وقف میکند واگر بتاء مدوّر نوشته شود مثل
نعجةً واحدةً بهاء وقف میکند و هر کلمه بلفظ جلاله
وبلفظ جلال رب اضافه شده باشد بتاء دراز است
وکلمه رحمت در جمیع قرآن بهاء است الا در هفت موضع
در بقره واعراف وهود ودو روم ومریم ودر دو موضع
زخرف ونعمت در یازده موضع در بقره وال عمران و
مائده ولقمان وفاطر ودو در ابرهیم وسه در آخر نحل
سنت در پنج موضع در انفال وغافر ودر فتح وسه در
فاطر ولیکن در فتح [illegible] امرأت هر جا که مضاف
بزوج باشد در هفت موضع در آل عمران وقصص ودو در
یوسف وسه در تحریم کلمت در پنج موضع در انعام
واعراف ومؤمن ودو در یونس معصیت در دو موضع
مجادله مرضات در دو موضع نساء ودر یکموضع

تحریم

روز افزون مقام محترم ایشان از درگاه متعال خواستار و امید از خوانندگان محترم اینکه قبل از مطالعه این نسخه مؤلف محترم را به خواندن فاتحه ای یاد فرمایند و بعد از آن از برای بانی و ناشر آن که در تهیه نسخه و تصحیح آن زحمت زیادی کشیدند از خداوند متعال طلب مغفرت نمایند ، اللهم نور قلوبنا بانوار القرآن بحق محمد و آله الطاهرین

بانی و ناشرین نسخه شریف

سید ابوالفضل حسینیان - مهدی مهدوی - اسمعیل واحدی

اجازه رسمی فرهنگ خراسان

پاسخ نامه مورخ ۳ر۳ر۲۷ ضمن اعاده نسخه خطی کتاب تجوید تجدید چاپ آن مانعی ندارد منتها بعد از چاپ ده نسخه باید باداره فرهنگ خراسان برای ضبط در کتابخانه دبیرستانها تسلیم نمائید

از طرف رئیس فرهنگ خراسان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين بدانکه تجويد بمعنی نيکو خواندن ونيکو ادا نمودن حروف وجيد خواندن موقوف است بترتيل معنی ترتيل را از حضرت امير المؤمنين «ص» سؤال نمودند آن حضرت فرمود (اداء الحروف ومعرفة الوقوف) يعنی اداء نمودن حروف از مخارج وشناختن وقفها

(وقوف بر چهار قسم است)

وقف تام وقف کافی . وقف حسن . وقف قبيح . و شناختن وقفها موقوف است بدانستن علم عربی يا اينکه خود شخص عرب باشد که بدون عربية صحيح نميخوانند و چون دانستن علم عربی برای تمام مردم فراهم نميشود و هر فردی از افراد دارای علم نيستند لذا شيخ سجاوندی رموزی قرار داده که مطابق است با اين چهار وقوف واين رموز هيجده عدد است اول (قف) و آن علامت امر است دوم « م » و آن علامت وقف لازم است و فرق بين صيغهٔ امر و ميم لازم آنست که قف تا کيدش زياد تر است سوم « ط » وآن علامت وقف مطلق است يعنی فی حد ذاته عقلاء وقف

نموده‌اند چهارم « ج » وآن علامت وقف جائز الطرافين است ولی وقف کردن اولی است پنجم « ز » وآن علامت وقف مجوز است اما وقف نکردن اولی است ششم « لا » يعنی لا يجوز الوقف عليه وقف کردن براو جايز نيست هفتم « ص » علامت وقف مرخص است و حکمش حکم جيم است هشتم ونهم « صل وصلی » واين دو علامت گذشتن است يعنی مرور از آنجا بهتر است ولی صل تا کيدش زياد تر است

دهم « ق » علامت قيل عليه الوقف است يعنی بعضی از قراء در اينجا وقف دانسته‌اند ولی اعتبار ندارد يازدهم «ك» علامت كذالك است يعنی رجوع بماقبلش ميکند هر رمزيکه در ماقبلش واقع شده بهمانطور عمل ميشود دوازدهم « س » علامت سکته است يعنی علامت قطع نفس نکردن وقطع صوت کردن اندکی سيزدهم « وقفه » يا « قضه » علامت سکته طويله است يعنی دو اندازه سکته قطع صوت بايد نمود چهار دهم « وقف سه نقطه ∴ » علامت وقف

معانقه است معانقه یعنی دست بگردن یکدیگر انداختن یعنی وقفهائیکه نزدیك یکدیگر واقع شده اند و با وقف دیگر فاصله نداشته باشد یا یك کلمه فاصله داشته باشد پانزدهم « وقف غفران » که در حاشیه غفران مینویسند و در متن علامت سه دینار سیاقی میگذارند شانزدهم وقف (نبی) که درحواشی قرآنها مینویسند و در متن همان علامت سیاقی را میگذارند هفدهم « وقف جبرائیل است » و آن نیز همچنین است هجدهم « ع » که درحواشی بعضی قرآنها مینویسند و آن علامت رکوعاتست که درمتن ع میگذارند در بعضی ازقرآنها بالای کلمه حروفات مفرده از قبیل ب ت ث ف و غیره میگذارند آنها علامت هریك از قرآء است

و در پارهٔ از مصاحف بالای کلمات حروف مرکبه مانند کب عب و غیره میگذارند آنها علامت دو نفر یا جمعی از قراء است و در بعضی از قرآنها بالای آیه « ی یا ه میگذارند ی علامت ده آیه است ه علامت پنج آیه

(در استعاذه است)

و آن بچند صیغه خوانده میشود ۱ استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ۲ نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم و بهترین همه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است چنانچه در قرآن است و اذاقرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم واستعاذه بر سه قسم است

۱ـ لازم

۲ـ مستحب

۳ـ ممنوع

درهنگام شروع نمودن بیکی از آیات قرآنی و قبل از سوره برائه بفتوای قراء لازم است پیش از بسمله مستحب قبل از آیهٔ که لفظ جلاله داشته باشد ومابین دو سوره بقول قراء ممنوع است

در بسمله است

و آن نیز بر سه وجه است :

۱. لازم

۲. مستحب

۳. ممنوع

در اوائل سور بقول امامیین لازم است چون بسمله را جزء سوره میدانند

ودراوائل آیاتیکه لفظ جلاله داشته باشد مستحب و قبل از سوره برائت ممنوع است و هر گاه در بین دوسوره واقع شود دارای یکی از چهار حالت خواهد بود

(وصل بطرفین جایز) (قطع از طرفین جایز)

(قطع از طرف اول و وصل بطرف ثانی جائز)

(وصل بطرف اول وقطع از طرف ثانی ممنوع)

ووصل بسمله به ۱۰ سوره مستحب است و به ۹ سوره ممنوع

وصل بسم الله به پنج الحمد و رحمن مستحب

با قمر با حاقه با قارعه با اقترب

با محمد با تکاثر وصل بسم الله مکن

با عبس تبت و ولا اقسم وویل و لم یکن

در مخارج حروف است

یکی از لوازم آن شناختن دندانهاست عرب دندانرا ضرس میگویند وجمع آن اضراس است وبعضی اشخاص بیست و هشت دندان دارند وبرخی سی و دو دندان یعنی هفت سالگی تا آخر پانزده سال بیست و هشت دندان کامل میشود و از شانزده سال تا چهل سال در این بین چهار دندان عقل را دارا میشود اگر سی و دو دندان کامل شد بر شش قسم است ۱ اول، نواجد که آنرا دندان عقل میگویند وآن چهار است یك از بالا یك از پائین در طرف راست و همچنین درطرف چپ (دوم) طواحن وآن دندان نرم کننده غذا است وآن دوازده است سه در بالا و سه در پائین از طرف راست همچنین در طرف چپ «سوم» ضواحك یعنی دندان خنده گاه از برای اشخاص مستوی الحلقه و آ چهار است یك از بالا یك از پائین در طرف راست و همچنین در طرف چپ «چهارم» انیاب وآن دندان

نیش را گویند ناب بمعنی تیزی است و آن چهار است
یك ازبالا یك از پائین در طرف راست و همچنین درطرف چپ
پنجم رباعیات دندان چهار گانه‌را گویند وآن چهار است
یك از بالا یك از پائین در طرف راست و همچنین در
طرف چپ *ششم* ثنایا یعنی دندان جفتی که آنرا دندان
پیشین گویند دو در بالا دو درپائین

حروف هجائیه

بقولی بیست و هشت وبقولی بیست و نه‌است کسانیکه قائل
به بیست‌و هشت حرف هستند الف ساکن ماقبل مفتوحرا
جزء حروف نمیشمارند چون مخرج ندارد و بتنهائی ادا
نمیشود وکسانیکه میگویند بیست و نه است میگویند الف
ساکن ما قبل مفتوح لازم ملزوم کلمات است اگر در
کلمات نباشد معنی بر هم میخورد اختصاص الف در وسط
لا این است چون عین الفعل لام الف است وعین الفعل الف
لام است بخلاف باقی حروف

ومخارج حروف بقول اصح هفده است واین هفده مخرج
در چهار محل اقرار گرفته اند (محل اول) حلق‌است
که اول حلق از اول شش است تا جوزه گلو ودر آن سه
مخرج و شش حرف است « ه ء ع ح غ خ » مخرج اول
حلق است و در آن « ء ه » است مخرج دوم وسط
حلق ودرآن ع ح است مخرج سوم آخر حلق و درآن
غ و خ است این حروفرا حلقی میگویند « محل دوم »
لهات است وآن زبان کوچك را گویند که پارچه‌گوشتی
است مابین حلق و فم واقع شده است ودر آن دو مخرج
است مخرج اول قلصمه که بعضی غلشمه گفته‌اند و روی
حلق‌است و در آن (ق) است و آنرا قلصمی میگویند
مخرج دوم عکده و دران (ك) است وآنرا عکدی گویند
(محل سوم) فم است و در آن هشت مخرج و شانزده
حرف است مخرج اول شجر و در آن (ش ج ی) یای غیر
مدی است یعنی یای متحرك و مرکب این سه حرف

شجی است مخرج دوم مخرج (ض) است و آن از کنار سر زبان تا کمر زبان و فرا میگیرد دندان طواحن ونواجد را و آنرا ضرسی گویند برای اینکه نصف دندانها را تصرف میکند مخرج سوم مخرج «ل» است وآن از کنار سر زبان است با دندان ضواحك مخرج چهارم مخرج «ن» است وآن از سر زبان است با دندان انیاب مخرج پنجم مخرج «ر» است وآن از سرزبان است با دندان رباعیات واین سه را ذلقی یا ذولقی گویند وبقولی لثوی نامند مخرج ششم اسله است وآن از روی سرزبان است باپشت دندان ثنایای زیرین وآن مخرج «ز س ص» است واین سه‌حرف‌را اسلی گویند مخرج هفتم لثه است و آن ازروی سرزبان است بادندان ثنایای بالا وآن مخرج «ث ذ ظ» است واین حروف را لثوی گویند مخرج هشتم نطع است و آن از روی سرزبان است با گوشت پشت دندان ثنایای بالا و درآن «ت د ط» «محل چهارم» شفه است و درآن چهار

مخرج وچهار حرف است مخرج اول از شکم لب زیرین با سر دندان ثنایای بالا وآن ازبرای «ف» است مخرج دوم از تری هر دو لب و آن از برای «ب» است مخرج سیم از خشکی هردو لب وآن از برای «م» است مخرج چهارم از میان هر دولب وآن از برای «و» است مخرج حروف مد از هوااست وتکیه گاه ندارد مخرج غنه در خیشوم است غنه صوتیست که در خیشوم پیچیده میشود مثل اواز زنبور عسل که در کندوی خود میکند

در صفات حروف است

بدانکه از برای مجموع حروف هجائیه ده صفت دانیست که پنج صفت بز آنهابا پنج صفت از آنهاباپنج دیگر ضدند و چون اجتماع ضدین محال است لذا از برای هر حرفی پنج صفت بیش نخواهد بود وآن ده صفت از قرار ذیل است

پنج صفت	بین	صفات اضداد	حروف اضداد
جهر	ندارد	همس	فحثه شخص سکت
رخوة	لن عمر	شدة	اجد قط بکت
مستفله	لر	مستعلیه	خص ضغط قظ
منفتحه	ندارد	منطبقه	صض طظ
مصمته	ندارد	مذلقه	فر من لب

در صفات عارضی متفق است

وآنها پانزده اند «اول» صفیر یعنی صوت زدن و آن از برای« زس ص» است «دوم» قلقله یعنی تکان دادن در مخرج بشرط سکون وحروف آن «قطب جد» است « سوم » لین یعنی نرم گفتن آنهم بشرط سکون و آن از برای

(وای) است یعنی (اوی) ساکن ما قبل مفتوح
(چهارم) انحراف یعنی از کنار زبان ادا میشود و آن از برای (ل) است

(پنجم) تکرار بشرط مشدد بودن و آن از برای (ر) است ولی ممنوع است

(ششم) تفشی یعنی پهن شدن در کام و آن از برای (شین) است
(هفتم) استطاله یعنی طول دادن در مخرج و این برای «ض» است

(هشتم) ضغطه یعنی فشار دادن و آن از برای حروف شده است (نهم) نبره یعنی بریده گی صوت و آن از برای (ء) (دهم) تسهیل یعنی بسهولت ادا شدن آن هم نیز از برای « ء » (یازدهم) ابدال یعنی بدل نمودن همزه بچیزیکه مناسب باحرکت ما قبل آن باشد (دوازدهم) اعلال یعنی بدل نمودن همزه بحرف علت « سیزدهم » هوی یعنی از فضای دهان گفته میشود و آن از برای حرف مد است چهاردهم

غنه وآن از برای م ن مشدد است پانزدهم سکون

در صفات عارضی غیر مشهور مختلف فیه است

وآنها هفت است

اول ـ نفثه نفثی است که بواسطه زبان اداء میشود و
آن از برای ث است

دوم ـ بحه یعنی گرفتگی صوت و آن از برای ح است

سوم ـ محزوره یعنی در وقت ادا نمودن در جوزه گلو
صدا میکنند وآن از برای خ است

چهارم ـ خفیه یعنی در وقت ادا نمودن مخفی وضعیف
ادا میشود باید خوب آشکار کنند وآن ازبرای ذ ظ ه است

پنجم مذعوزه یعنی مثل صدای بچه‌شتروان ازبرای ع است

ششم مغروره یعنی غرغره درگلو وآن از برای غ است

هفتم نفخه یعنی دمیدن بواسطه‌لب وآن ازبرای ف است

در صفات عارضی متفق علیه لام جلاله است

بدانکه اگر ماقبل لام جلاله مکسور باشد ترقیق میشود

مثل لله و در مابقی حرکات تفخیم میشود مثل علی الله و
قالوالله ودر غیر لام‌جلاله اختلاف است ٥ لامیکه درمیان
دو حرف استعلا واقع شود بعضی تفخیم کرده اند
مانند صلصال و امثال آن و لامیکه پیش از حرف
استعلا واقع شود نیز بعضی تفخیم کرده‌اند مثل بسلطان
و امثال آن و لامیکه بعد از حرف استعلا واقع شود
نیز بعضی تفخیم کرده‌اند مثل صلداً وامثال آن

(واز صفات عارضی متفق علیه است)

(تفخیم وترقیق)

(ر) وآن‌دارای سه حال است

اول ـ در حال حرکت

دوم ـ در حال سکون

سوم ـ در حال سکون ماقبلش

اما حالت اول اگر (ر) مکسور باشد ترقیق میشود مثل
ربوا و در مابقی حرکات تفخیم می شود چون ربهم

واما حالت دوم اگر (ر) ساکن بود رجوع بماقبلش میکنند اگر مکسور باشد ترقیق میشود مثل مریة وگرنه تفخیم چون « مرضات » و اما حالت سوم اگر ما قبل « ر » ساکن بود رجوع بما قبل ماقبل میکنند اگر مکسور باشد ترقیق میشود مثل « بصیر » وگرنه تفخیم چون « شکور » واگر « ر » ساکن ماقبل مکسوره بعدش حرف استعلا واقع شود از قاعده خارج شده و تفخیم می شود چون « مرصاد » ولی در فرق اختلاف نموده‌اند یعنی ترقیق هم خوانده‌اند بواسطه اینکه مابین دو کسره واقع شده است ودر رائی که بعد از حرف استعلا واقع شود درحال وقفی بعضی تفخیم کرده‌اند مثل « قطر مصر » ودر « طیر - خیر » در حال سکون یکی دو نفر ترقیق کرده‌اند و در رآء ساکنی که ما قبلش کسره عارضی باشد تمام قراء تفخیم کرده‌اند چون « امارتابوا » وامثال آن

((در تنوین ونون ساکنه است))

تنوین ونون ساکنه در قبال حروف هجائیه چهارحالت پیدا میکند حالت اول ادغام در نزد حروف « یرملون » در (م ـ ن) با غنه مثل « صراط مستقیم » « من نشاء » و امثال اینها در (ل ـ ر) بی غنه مانند « غفور رحیم » و « من ربة » وامثال اینها را « و ی » اختلاف است بعضی با غنه وجمعی بی‌غنه وبرخی بین‌بین میدانند ولی بطریق اصح یمون باغنه است چون « محمد وآل‌محمد » و (من یشاء) صنوان‌قنوان دنیا بنیان از این قاعده کلیه مستثنی شده‌اند وادغام دراینها جایز نیست زیرا که اشتباه بمضاعف میشوند

حالت دوم

در نزد حروف حلق اظهار میشود « ه ء ع ح غ خ » یعنی آن نون ملفوظی یا مکتوبی ظاهر شود چون « حرف هار » « سمیع علیم » و « من غیرالله »

حالت سوم

در نزد « ب » قلب بمیم میشوند مثل « من بعد »

حالت چهارم

در نزد پانزده حروف دیگر اخفا می‌شوند یعنی نه ادغام می شوند که پنهان شوند و نه اظهار می‌شوند که ظاهر گردند بین بین تلفظ می‌شوند

(در میم ساکنه است)

آن هم چهار حالت دارد در نزد میم ادغام مثلین مع الغنه می‌شود مثل « ان کنتم مؤمنین » ودر نزد « ب » اخفای کبیر می‌شود یعنی از اخفای تنوین و نون ساکنه در نزد پانزده حرف مذکور صوت زیاد تر بخیشوم میافتد چون « رماهم بمومنین » ودرنزد «وف» اشد اظهار می‌شود یعنی میم را خوب باید ظاهر نمود که در نزد واو ادغام نشود و در فاء اخفا نگردد شرط اینکه قلقله بر ندارد وسکنه هم ندهند مثل (علیهم ولاالضالین)(هم فیها خالدون) ودر نزد باقی حروف اظهار مطلق می شود یعنی عالم یاغیر عالم قهرا اظهار می کنند چون « انتم تعلمون » «انتم ظالمون»

در ادغامات بحرف است

ادغام بر دوقسم است صغیر و کبیر ادغام صغیر آنستکه مذغم ساکن و مدغم فیه متحرك باشد ادغام کبیر آنستکه مدغم ومذغم فیه هردو متحرك باشند ادغام صغیر دراصطلاح قراء بر سه قسم است مثلین متجانسین متقاربین ادغام مثلین آنستکه مذغم ومدغم فیه مانند یکدیگر باشند چون « قل لکم » (قددخلو) وامثال اینها متجانسین یعنی دوحرف از یك مخرج باشند ولی در صفة متغایر باشند ولو دریك صفات چون (قدتبین)(فرطت) وامثال اینها متقاربین یعنی دوحرف از یك محل باشند وباید در کل صفات یا در بعضی صفات ولو در یك صفة متغایر باشند مثل (قدجائکم) (فدسالها) وامثال اینها ادغام صغیر مثلین و متجانسین چه در یك کلمه چه در دو کلمه لازم الادغام است و ادغام متقاربین کلمه چه دریك کلمه چه در دو کلمه جایزالادغام است مگر در جائی که در کلام عرب

تغییر معنی کند یا ثقیل شود مثل (من راغ) بل ران وباید مدغم مد حرف نباشد مثل (نی یوسف) اگر مدغم دارای صفته استعلا وانطباق باشد صفته آنرا ظاهر باید نمود مثل (بسطت) وامثال آن

در ادغام کبیر است

آن هم نیز بر سه قسم است مثلین . متجانسین . متقاربین اگر مدغم و مدغم فیه در یك کلمه و در اصل صرفیون ادغام گروه باشند لازم الادغام است مثل (دابه که در اصل (دابیه) بوده بای اول را ساکن و در ثانی ادغام کرده اند دابه شده و امثال آن اما در دو کلمه اگر مدغم حرف حلق نباشد جایز الادغام است مثل قیل لهم (آفاق قال) و امثال اینها متجانسین کبیر چون « نفوس زوجت » متقاربین مثل « قال ربی » ادغام کبیر چند شرط دارد یکی آنکه مدغم ادغام شده نباشد مثل « حق قالوا یحل لکم » ودیگر آنکه مدغم منون نباشد

چون « جنات تجری » ودیگر آنکه حرف حلق نباشد چون « نکاح حتی » ودیگر آنکه ضمیر نباشد چون (ذالك کانوا) ودیگر آنکه « تا » نازئمت نباشد مثل (شوکة فکون

در الف ولام تعریف است

در نزد این چهارده حروف ادغام می شود ت ث د ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن واینها را شمسی گویند بواسطه آنکه ادغام می شوند مثل و الشمس و در نزد این چهاردهٔ حروف دیگر اظهار می شود الف ب ج ح خ ع غ ف ق ك میم واو ه ی و اینها را قمری نامند بملاحظه آنکه ظاهر می گردند چنانکه در (والقمر) ظاهر می شود

در حروف مد سبب مد است

حروف مد سه اند ۱- الف ساکن ماقبل مفتوح ۲- واو ساکن ما قبل مضموم ۳- یای ساکن ماقبل مکسور که مرکب آنها (وای) می شود ودر کلمه « اوتونی » جمعند این

حرف را علت گویندبرای اینکه شخص مریض‌وای میگوید وهر کلمه که‌از این سه حرف خالی باشد آنرا صحیح‌نامند و اگر نباشد علیل گویند (سبب مد دو است) همزه وسکون در هر کلمه که حروف‌مد وسبب مد موجودباشد آنرا بکشند و اگر نباشد یك الف زیاد تر کشیده نمیشود وهر گاه حرف مد باسبب مد پهلوی یکدیگر در یك کلمه واقع شوند مد واجب یا لازم می‌شود و اگر در دو کلمه پهلوی هم باشند مد مستحب می‌شود واجب مثل (ساء سوء - سیء) مستحب مانند « انا انزلناه - قالوا امنا فی ایمانهم » ومثل (هولاء) که دو کلمه متصله به یکدیگر دارای هر دو مد است اولش مستحب و آخرش واجب میباشد این‌امثله مال جاهائی است که سبب مد همزه‌است و اما آن جاهائیکه سبب مد سکون باشد مثل حروف مقطعه که دراوائل سوره واقع شده‌اند از قبیل (ص ق ن) وامثال اینهاومانند « ماده حاده » ونظایر اینها در مدواجب که همزه سبب آن باشد بعضی چهار الف وبعضی شش‌الف

قائلند ودر مد لازم که سکون سبب آن باشد از چهار الف تا هفت الف مد داده‌اند و اما در منفصل که مستحب است ازدو الف کمتر وازسه الف زیادتر مد نداده‌اند ودر مد لین بعضی طول و بعضی توسط و بعضی قصر قائلند بشرط آنکه صبب مد سکون باشند نه همزه مثل « ع » که آنرا طول قائلند و در شیء و خوف توسط قائلند این هم شرطش سکون است نه همزه و بعضی هم قصر قائلند ودر جائیکه سبب مد نداشته باشد قصر قائلند چون « انا خلقنا » وباید دانست که مدلین با مدهای دیگر فرق دارد اول آنکه مدلین مذبور سکون است دوم آنکه بمثل خود ادغام می‌شود مثل « اووا ونصروا واووزنوهم » میزان مد طول و توسط و قصر آنستکه (طول چهار الف) وتوسط دوالف (وقصر یك الف) ومیزان الفیکه میگویند که باید مد داده شود آنستکه با قلم بر روی چیزی بنویسند که دست بر روی آن چیز استوار باشد یا اینکه انگشتهای خود را در کف دست بخواباند

بطریق متعارف واحداً بعد واحد

سبب دوم مد سکون است سکون یعنی نداشتن حرکت گاهی سکون بواسطه جزم معلوم میشود مثل کن وامثال آن و گاهی مثل حروف مقطعه از قبیل « ص ق ن » و امثال اینها که در اوائل سور واقع شده‌اند سکون اینها اصلی است وگاهی خود شخص باالعرض ساکن مثل آخر آیات که وقف میکند وحرکت آخر را میاندازد

سکون بر دو قسم است لازم وعارض و هر یك ازایند و نیز بر دو قسم است مدغم ومظهر لازم مدغم مثل «رابته» که در اصل دابـبه بوده و امثال آن لازم مظهر (الان) و امثال آن عارض مدغم مثل قیل لهم که لام اول را ساکن ودر ثانی ادغام میکنند وامثال آن عارض مظهر چون تعلمون تشکرون وامثال آنها در هر جائیکه خود شخص باختیار وقف کند

مد متصل و منفصل مذکور بر هفت قسم است

(۱) مد مثقل یعنی درعقب آن سکون لازم مدغم باشد مثل دابته و امثالان (۲) مد مخفف یعنی بآسانی اداء میشود چون الان ۳- مد معنوی یعنی حرف مد وسبب هر دو از تلفظ موجود شوند مانند حروف مقطعه که در سر سورها واقع شده‌اند چون ن ص ق ٤- مدلین یعنی حرف مد واوو وياء ساکنین ما قبل مفتوح باشند مثل خوف و شی و امثال اینها (۵) مد عارض یعنی هر جائیکه شخص باختیار خود ساکن کند (٦) مد طبیعی یعنی یکی از حروف مد موجود باشد و سبب نباشد یك الف زیاد تر مد داده نمیشود مثل انا جعلنا وامثال آن و در بعض موارد حرف مد موجود میشود در صورتیکه سبب نداشته باشد یاك الف الی دوالف بعضی مد داده‌اند مثل مد تعظیمی که دو لفظ جلاله واقع میشود چون الله و در ماء نافیه مثل ما جعل الله ودر لاء نهی چون لاتاکلو الربوا و در لاء نفی مثل ولاهم یحزنون (۷) مد اشباع یعنی سیر کردن ضمه که از آن واو تولید شود و کسرة که از آن یاء تولید

شود واین اشباع در هاء ضمیر آخر کلمه واقع میشود
مشروط بر اینکه ماقبل و ما بعد و خود هاء ضمیر ساکن
نباشد مثل له - به که از له واو حاصل شده و از به یاء
در جائیکه ساکن است و اشباع نمیشود مثل منه
وله الحق ولم یتنه واینرا هاء سکت میگویند ودر فیه مهانا
بااینکه ماقبل هاء ساکن است بعضی از قراء معتبر اشباع
نموده اندو نفقه چون هاء جزء کلمه است اشباع نمیشود و یر
ضه چون در اصل یرضاه و ماقبل آن ساکن بوده
اشباع نمیشود یك اشباع دیگر هم در کلمه موجود میشود
که ضمه واو را اشباع میکنند واو دیگر تولید میشود
چون داود - یلون واامثال اینها

درهمزه وصل وقطع است

همزه قطع یعنی قطع میکند حرف ماقبل خود را
از ما بعد خود چون من استبرق وامثال آن همزه وصل
یعنی بواسطه حذف شدن همزه ماقبل آن بما بعدش وصل
میشود مثل فانظروا وامثال آن ودرصورتیکه ما قبل همزه

وصل را وقف کنند آن همزه حذف نمیشود

حاصل آنکه

همزه وصل آنستکه در اول کلام خوانده شود
چون الذین و در وسط کلام خوانده نشود چون
والذین بدانکه همزه قطع بر هفت قسم است اول ندا
مثل افاطمه دوم همزه استفهام چون (ء انت فعلت) سوم همزه
باب افعال مثل واقسموا چهارم همزه متکلم وحده
چون فلن اکون پنجم همزه افعل تفضیل چون الله اعلم
ششم همزه که بر حرف غیر از آل داخل شود مثل
ام جعلوالله شرکاء هفتم همزه که بر اسماء داخل شود
چون من استبرق مگر در نه اسم که همزه آنها
وصل است ۱ اسم ۲ ابن ۳ ابنم ۴ امرأ ۵ امرائة ۶ اثنان
۷ اثنتان ۸ است ۹ ایمن

درحالات همزه است

در جائیکه دو همزه باشد بچند قسم منقسم میشود اول آنکه ثانی را تسهیل نمایند دوم تبدیل همزه ثانی بچیزیکه با حرکت ما قبل مناسب باشد چون اانتم که انتم میشود یعنی تبدیل بالف میگردد و ائمه که تبدیل بیاء میشود سیم بین بین یعنی بین تسهیل و تبدیل و در بعضی موارد همزه را منقلب کرده‌اند در اصل مثل ءالان که‌الان شده و ءالله که الله شده و همزه ساکن که دروسط کلمه واقع میشود دو یا سه وجه خوانده‌اند تسهیل و بین بین و قلب بحروف علته مثل مؤمن مومن بئر بیر تأ کل تاکل میشول وهمزه که در اول کلمه واقع شود بـا نبره وتسهیل قرائت شده چون ان الله الاالله و همزه که در وسط کلمه واقع شود و متحرك باشد با نبره و تسهیل وبین بین و قلب قرائة شده مثل بنی اسرائیل وامثال آن وهر جاکه در آخر کلمه باشد و ساکن کنندبا نبره خواندن اولی است مثل من یشاء که اگر نبره ندهندمثل حروف قلقله از میان‌میرود

در اماله است

اماله در لغة میل دادن چیزی بچیزی است و در این جا میل دادن الف است بفتحه و از فتحه‌بکسره و در اصلاح نحوبین الفیست که منقلب از واو و یاء باشد او را اماله میکنند یعنی الف را میل بفتحه و از فتحه میلی بکسره میدهند چون عیسی یحیی بشری و امثال آن هـا و اما در عرف عرب تمام الفها ئیکه در حروف مستفله واقع میشوند اماله میکنند بخصوص اهل مصر چنانچه در قرآنهای چـاپ مصر و بمبئی الف را فتحه میگذارند و آن علامت اماله است الا در سوره فاتحه کـه لفظ مالك را اماله نکرده‌اند

تبصره

بدانکه شخص خواننده قرآن با علم قرائته باید مواظبت چند چیز را بنماید اول آنکه کلیه حروف

انطباق و استعلا که در نزد حروف مستفله و منفتحه که در نزدیك یکدیگر واقع میشوند از هم خوب تمیز بدهد و غفلت نکند مثل مرض و مخمصه و مطلع الفجر وباطل وباغ وامثال اینها وهمزه اللّٰه رابواسطه لام جلاله تفخیم نکند و مواظبت در سکون جعلنا بنمایند که مدغم نشود در سکون قلقله ندهند وسکته هم ندهند و در ظللنا همچنین است و امثال اینها و مواظبت در سکون مغضوب بنمایند که سکون از میان نرود وتکان هم نخورد ومیم ساکن را هم در وقت اشد اظهار یا در فت وقف نمودن تکان ندهد لکن میم ساکن را بملاحظه ضمه که پیش از آن واقع میشود میتوان متحرك نمود بتمام حرکت ما قبل و اشباع نمود که واو یا یاء تولید شود مثل علیکم علیکمو و علیهم علیهمی میشود ومواظبت کند در اینکه حروف مد و لین ضغطه پیدا نکند چون قالوا فی ایمان علیهم و امثال اینها

در وصل بسکون و وقف بحرکت است

در نزد قراء بالکل جایز نیست ودر نزد علماء اعلام دامت بر کاتهم اختلاف است وصل بسکون یعنی نه ایستاده و نفس نکشیده حرکت را ساقط کند ووقف بحرکت یعنی بایستد و نفس بکشد و حرکت را ساقط نکند پس اگر وقف بکند باید ضمه وفتحه و کسره را ازسرش بردارد واگروصل نماید باید حرکتش بدهد یعنی حرکت راازسراو برنداردامـا قراء سبعه قائلنددادن بعض‌ازحرکت را درحال سکون وآنرا « رم ـ اختلاس ـ اشمام » گویند اما « رم » دادن یك ثلث از حرکت است در ضمه‌وکسره واختلاس دادن دو ثلث از حرکت است در ضمه وکسره واشمام در ضمه میاید وفتحه چون اخف حرکانست هیچیك ازاینها در او جایز نیست و اشمام بر سه قسم است «۱» اشمام بعضو یعنی پیش آوردن لب بطریقیکه کور نفهمد برعکس اختلاس و رم است که آن دو را کور بشنیدن میفهمد

و گرنه میشنود و نه میفهمد «۲» اشمام بکلمه است یعنی بعض از کلمات را میتوان راجع باصل نمود چنانچه نموده اند یعنی شمه از ان حرفیکه حذف شده است در آن کلمه جاری میکنند چون « غیض الماء » که در اصل غوض بوده و « قیل » که در اصل قول بوده و « بیع » که دراصل بیع بوده لهذا شمه ازان واو و یاء حذف شده را اداء میکنند «۳» اشمام بحرف است یعنی قراء شمه از «ز» را در «ص» ادغام کرده اند

اسامی قراء سبعه و رواتشان بطریقیکه شاطبی اختیار کرده

اول - نافع بن عبدالرحمن بن نعیم المدنی و رواته عیسی ابن میناالملقب بقالون المدنی یسمی قالون لکثرة قرائته و عثمان بن سعیدالمصری الملقب با لورش لکثره بیاضیه دوم عبدالله بن کثیر المکی رواته احمدالنبری و کان النبری موذن المکه و محمدالقنبل لکثره سمنه «سوم» عبدالله بن عامر

الشامی معروف بابن عامر و رواته هشام بن عمار الشامی و عبدالله ابن البشیر الملقب بابن ذکوان الدمشقی چهارم ریان اوعریان و هو یحیی البصری الملقب بابی عمرودانی و هوابن علا و رواته حفص بن عمرو ابن عبد العزیز بن صهبان الدوری المکنی بابی عمرو الدوری الدور محلة فی بغداد و صالح بن زیاد بن عبدالله السوسی المکنی بابی شعیب سوس قطعه ایست از شوشتر « پنجم » عاصم ابن بهدلته بن ابی النجود الکوفی المکنی بابی بکر و رواته شعبة بن عیاش الکوفی و حفص بن سلیمان الغاضری البزاز اعنی کربلا (ششم) حمزه بن حبیب بن الزیات الکوفی و رواته خلف و خلاد الکوفی (هفتم) علی المکنی بابی الحسن الملقب بالکسائی کان یحرم فی وقت الحج بالکساء الیمانی و رواته لیث بن خالدالمکنی بابی الحارث و حفص الدوری المذکور

در بیان کلمات مشکله قرآن مجید

(سوره حمد) مالك یوم الدین مالك زا احدی اماله نکرده است « سوره بقره » درآن نوزده کلمه است «۱»

مثلا ما بعوضة مارا بمثلا باید وصل کردند ببعوضته
«٢» انبؤنی همزه‌اش قطع است ساقط نمیشود «٣» باتخاذکم
العجل همزه اش وصل است ساقط میشود «٤» قشهائها
بتشدید الثا «٥» قل اتخذتم بسکون لام و فتح همزه که
از برای استفهام است نه همزه باب افتعال « ٦ » ببابل
بکسر باء اخیر وفتح لام «٧» لمن اشتراه بفتح لام ومیم
و کسر نون «٨» یوم لا تجزی بفتح تاء وکسر راء « ٩ » ثم
اضطره همزه وضم راصیغه متکلم وحده است از فعل مضارع
«١٠» وتزودوا بفتح راء وتشدید واومفتوحه ١١ ولاتجعلو
الله عرضة لایمانکم بضم عین بی نقطه عرضه و فتح الف
ایمان ١٢ وعلی المولودله رزقهن له را متصل نمایند بمولود
نه برزقهن وهمچنین است در ولا مولودله ١٣ کمثل حبة
در اول بحا وباء است ودر ثانی بجیم ونون ١٤ فآتت اکلها
همزه آتت همزه باب افعال است نه فاء الفعل که ثلاثی
مجرد باشد ١٥ و اتوالزکواة بفتح تاء و ضم واو جمع
مغایب مذکر از فعل ماضی است نه امر که بواسطه

اتصال ضمه داده شده باشد «١٦» فنظرة الی میسره بفتح نون
وکسر ظا «١٧» ان تصدقوا بفتح همزه وتا «١٨» راشهدو بفتح
وقطع همزه «١٩» او اخطانا بقطع همزه بعد از او وفتح آن

(سوره آل عمران)

در چهار موضع «١» ثم یقول الناس بفتح لام یقول که
عطف است بر یؤتیه که منصوب است بان ناصبه «٢»
لما اتیتکم بفتح لام لما وتخفیف لام ابتدا و ما موصوله است
٣ ومن یبتغ بفتح یاء وبعد از آن باء موحده ساکنه وپس
از آن تاء فوقانیه و بعد غین معجمة ازابتغا بمعنی خواستن
نه اتباع بمعنی متابعت (٤) اویکبتهم بعد از کاف باء یکنقطه
است وبعد از باء تاء دونقطه بمعنی نگو نسار کردن

سوره نساء

پنج کلمه ١ صدقا تهن بضم دال ٢ لاتخذن بفتح لام وفتح
همزه که همزه قطع است ٣ فلیبتکن بعدیا دو نقطه باموحده
بعد تاء مشدده فوقانیه ٤ و آن تلووا بفتح تاء و سکون

لام و ضم واو واشباع که بد و واو خوانده شود زیرا که دراصل تلوون مضارع لوی بمعنی زبان پیچیدن است ازشهادت حق یاحکم حق بنا بقرائت مشهور واز بعض قراء تلو بضم و سکون واو حکایت شده که جمع تلی بمعنی متعرض شدن شهادت حق واداء حق افتادن است ٥ فی الدرك الاسفل بفتح دال وسکون رآء هرچند بفتح راء نیز قرائت شده و لکن متداول درك است

در سوره مائده

شش کلمه است (١) لاثم بکسر لام و قطع همزه (٢) نبأ ابنی آدم بسکون با وفتح نون و سکون یا ابنی بمعنی خبر دو پسر آدم ٣ واوفوا بالعقود بفتح همزه قطع ٤ باثمی واثمك فتكون بکسره همزه قطع در هر دو جا وفتح نون تکون ٥ فا واری بفتح یاء ٦ یا ایها الذین آمنو علیکم انفسکم بفتح سین مفعول علیکم که او اسم فعل است بمعنی الزمو

در سوره انعام

هشت کلمه است ١ ابناء ما کانوا بتقدیم نون بر باء نه

هفت کلمه است ١ قال کذالك قال ربك بفتح کاف در هر دو ٢ قال انما انا رسول ربك بکسر کاف ربك و کذالك وقال ربك ٣ فاما ترین بفتح تا و کسر یاء وتشدید نون که دراصل ترئیین بوده چون تمنمین بعد از دخول نون ثقیله وحذف نون ویاء دوم بجهته التقاء ساکنین و همزه و نقل حرکت او را بماقبلش که را باشد وحذف آن ترین شد ٤ فاتت بفتح همزه بدون الف ثلاثی مجرد است ٥ اعتزلکم بفتح همزه و قطع آن ٦ و ادعو ربی بفتح همزه قطع ٧ اطلع الغیب بفتح همزه قطع زیرا که همزه استفهام است

در سوره طه

هشت کلمه است «١» فلما تیها بدون الف ثلاثی مجرد است «٢» ان اقذفیه بفتح همزه و کسر نون و سکون قاف و کسر ذال وفاء وسکون یاء اقذفیه یك کلمه است مفرد مونث امر حاضر است «٣» اعطی کل شیی خلقه بسکون لام وفتح قاف «٤» تلقف بسکون فاالمجرم «٥» انما صنعوا ماموله است «٦» بملکنا بفتح میم و سکون لام و کسر کاف «٧» و بصرت بضم صاد «٨» من اصحاب بفتح میم

درسوره انبیاء

شانزده کلمه است «۱» لایفترون بفتح الیاء وسکون الفاء وضم التا که از فتر بمعنی سستی است نه‌ازافتراء «۲» وذکرمن قبلی بفتح میم من نه کسر «۳» رتقا بسکون تا «٤» یسبحون بفتح‌یاوسکون‌سین وفتح باء وتخفیف بمعنی‌شناوری«٥» یکلؤکم به همزه مضمومه بدون واو واشباع «٦» وکنا به‌عالمین بکسر لام «۷» یصبحون فی‌الحمیم بضم یأ وسکون صاد وفتح حاء و ضم باء «۸» ولئن مستهم نفحته باحاء بی نقطه بمعنی وزیدن نه با نقطه بمعنی دمیدن «۹» و ذکری للمتقین براء مهمله بدون الف‌مقصورد چون‌ذکری «۱۰» واقام‌الصلواة بکسرهمزه مصدر است «۱۱» اذنفشت بعد از مآشین است نه ثأ «۱۲» یسبحن بضم یا وفتح سین و کسر باء مشدده وسکون حا بمعنی تسبیح «۱۳» صنعة‌لبوس‌من بفتح لام بمعنی لباس جنك یعنی‌زره«۱٤» وکنا بکل شیی عالمین بکسر لام عالمین «۱٥» یغوصون بغین با نقطه وصاد بی نقطه «۱٦» غفلة بفتح غین با نقطه

در سوره حج

نه کلمه است «۱» ثانی عطفه بکسر عین بی نقطه «۲» یدعوا لمن ضره بفتح لام ومیم لمن «۳» ان لا نشرك بسکون کاف «٤» ثم لیقضوا تفثهم باتاء دونقطه وفاء وثأسه‌نقطه «٥» فتخطفه بتاء مفتوحه و خاء ساکنه و طاء مخففه مفتوحه «٦»

محلها بکسرحاء«۷» وبیع بکسر بأوفتح یأ دو نقطه جمع بیعه معبد نصاری «۸» الذین ان مکناهم فی‌الارض اقاموالصلواةو اتوالزکواة بفتح ة بعد از همزه والف وضم واووفتح تا چنانکه در آخر سوره است

در سوره مؤمنون

هیجده کلمه است «۱» الذین هم علی صلواتهم بفتح صاد ولام وواوبعد ازاو الف وتا جمع صلواةاست وفی صلواتهم مفرد است «۲» سیناء بفتح‌سین «۳» وصبغ‌بکسر صاد «٤» جنة بکسر جیم «٥» بما کذبون بکسر نون «٦» ووحینا بفتح واو وسکون حا و کسر با «۷» من کل زوجین بکسر لام با تنوین «۸» غثاء بضم غین بانقطه و ثاء سه نقطه «۹» تترى بفتح اول وسکون دوم وفتح را بعد از او الف «۱۰» به جنة بکسر جیم «۱۱» فانی‌تسحرون بضم تا و سکون سین و فتح حاء بی نقطه «۱۲» ما اتوبهمزه والف و فتح تا پیش از واو «۱۳» رب اما تربنی بضم تا و کسر را وفتح یا وکسر نون مشدده با یا متکلم «۱٤» ان یحضرون بفتح یا و ضم ضادو کسر نون «۱٥» تجارون بفتح تا و سکون جیم ر فتح همزه وضم راء «۱٦» سخریا بکسرسین «۱۷» انسوکم بفتح همزه وسکون نون وفتح سین «۱۸» العادین بتشدید دال

در سورة نور

نه کلمه است «١» ویدرؤ بضم همزه بدون اشباع وواو «٢» ولا یاتل بفتح تا و کسر لام «٣» کسراب بقیعه بکسر باء جاره وقاف در بقیعه زیرا که با حرف جر بقیعه کلمه علیحده است یعنی بیابان وزمین هموار «٤» الظمان بفتح ظا و سکون میم وفتح همزه با الف و نون چون عطشان لفظاً و معنی «٥» لجی بضم لام و تشدید جیم مکسوره و تشدید یا مکسوره «٦» من برد بفتح باؤرا «٧» آن یحیف الله بحاء بی نقطه «٧» یتقه بفتح یا و قاء مشدده وسکون قاف و کسر ها بدون اشباع «٩» لیستاذنکم بسکون نون

در سورة فرقان

شش کلمه است «١» مال هذالرسول ما استفهامیه و لام جاره است که بهذا ربط دارد نه بماء هر چند جدا نوشته شود «٢» ولا یاتونك بمثل بفتح میم وثاء سه نقطه «٣» و یخلد فیه مهانا بکسر هاء فیه با اشباع که درقرائت حفص بیا خوانده شود ازعاصم «٤» ویلقون بضم یا وفتح لام و فتح قاف مشدده «٥» یعبؤ یضم همزه بدون اشباع «٦» دعاؤکم بضم همزه بدون اشباع

در سورة شعرا

سیزده کلمه است «١» فسیا تیهم ابناء بتقدیم نون بر باء و وضم همزه بدون اشباع «٢» فملتك بفتح فا وسکون عین و فتح ل وتا «٣» تمنها بفتح تا وضم میم و تشدید نون «٤» و اذلفنا ثم الآخرین بفتح ثاء ثم «٥» و اطیعون بکسر نون «٦» امدکم بماکانوا تعلمون بتقدیم لام بر میم «٧» ان هذا الا خلق الاولین بضم خاء معجمه ولام وقاف «٨» لعملکم بکسر لام و فتح عین و میم «٩» من المسحرین بحاء بی نقطه با تشدید «١٠» باسقط بفتخ همزه قطع وکسرهٔ قاف «١١» یوم الظلة بضم الظاء «١٢» علماء بضم همزه بدون اشباع «١٣» تنزل بفتح تا ونون وضم لام است

در سورة نمل

بیست و چهار کلمه است «١» لتلقی بفتح لام اول و ضم تا وفتح لام دوم وقاف مشدده پیش از الف «٢» ادخل بفتح همزه قطع وسکون دال و کسر خا وسکون لام «٣» ان اعمل بفتح همزه قطع وفتح میم ول «٤» ادخلی بفتح همزه قطع «٥» مالی بفتح الیا «٦» سبأ بفتح سین وباء و کسر همزه منونه «٧» الخبا بفتح خاء وسکون با وفتح همزه قطع «٨» فالقه بفتح همزه قطع «٩» تشهدو

بکسر نون «١٠» الیك بکسر کاف «١١» اتمدونن بضم تاو کسر میم
وضم دال مشدده وفتح نون اول و کسر دوم «١٢» لاقبل بکسر قاف فتح
باء «١٣» طرفك بفتح طاو سکون راوضم فا «١٤» تنظر بسکون را
«١٥» عرشك بکسر کاف «١٦» قالوا طیرنا بتشدید طا و یا «١٧»
الله خیر بفتح همزه استفهام داخل شده بر الله وهمزه الله قلب بالف
شده «١٨» ان تنبتوو بضم تا اول و آخر وسکون نون و کسر با
«١٩» بل ادارك بتشدید دال وسقوط همزه و صل «٢٠»
ومانکن بضم تا و کسر کاف وضم نون مشده «٢١» واتوه
بفتح همزه بدون الف وفتح تا وسکون واو «٢٢» فکبت بضم
کاف و فتح با موحده مشدده «٢٣» هذه البلده بفتح با و
سکون لام بلده «٢٤» وان اتلو
بفتخ همزه در اتلو زیرا همزه متکلم وحده است

در سوره قصص

بیست وهفت کلمه است «١» انباءهم بتقدیم نون بر باء
«٢» ابنائهم بتقدیم باء بر نون «٣» ان ادضعیه بفتح
همزه قطع در ادضعیه «٤» خفت بکسر تاء «٥» فالقیه بفتح
همزه قطع «٦» الیك بکسر کاف «٧» لتبدی بفتح لام
وسکون باء «٨» فبصرت بضم صاد «٩» ولا تحزن بفتح
نون «١٠» غفلته بفتخ غین «١١» یصدر الرعا بضم یاء و

کسر دال وفتح را «١٢» انکحك بضم همزه و کسر کاف اول
وفتح حاو کاف دوم «١٣» اتها بفتح همزه بدون الف «١٤»
اقبل بفتح همزه قطع و کسر باء موحده «١٥» ان یقتلون بکسر
نون وچنین است نون یکذبون «١٦» ردءاً بکسر را و سکون
دال و فتح همزه منونه «١٧» مرسلین بکسر سین «١٨» ما
اتهم بفتح همزه بی الف «١٩» فنتبع بفتح عین ٢٠ و نکون
بفتح نون «٢١» نتخطف بجزم فاء «٢٢» یجبی بیاء مضمومه
وجیم ساکنه وباء مفتوحه والف در آخر «٢٣» علیهم الانبا
بتقدیم نون بر باء «٢٤» لتنوء بفتح لام و تاء وضم نون و
همزه «٢٥» ائمه بفتح همزه قطع وفتح تاء مشدده و کسر باء
وسکون عین «٢٦» وابتغ بسکون باء وفتح تاءو سکون غین
«٢٧» ولا یصدونك بضم صاد و دال مشدده

در سوره عنکبوت

شش کلمه است «١» لیقولن بضم لام دوم «٢» ولیعلمن
بفتح میم «٣» ولیحملن بضم لام دوم «٤» ولیسئلن بضم لام دوم
«٥» سبی بکسر سین وسکون یاء وفتح همزه «٦» لهی الحیوان
بفتح یای در حیوان

در سوره دوم

ده کلمه است «١» غلبهم بفتح غین ولام «٢» واثاروا الارض
بفتح همزه اثاروا بدون مد «٣» السؤی بضم سین وسکون واو

وفتح همزه پیش از الف «٤» یحبرون بضم یاء و سکون حاء
فتح باء موحده وضم راء «٥» ان فی ذالك لایات للعالمین بکـ
لام دوم للعالمین نیز که جمع عالم بکسر لام است بمعنی دانا
عالم بفتح لام بمعنی ماسوی الله «٦» لیربو بفتح یاء وسکو
راء وضم باء وفتح واو «٧» فلایربو بضم باء «٨» من ضعف بض
ضاد در قرائت مشهوره «٩» من کل مثل بفتح میم و ثاء با
نقطه «١٠» ولا یستخفنك بفتح یا وتا و کسر خاء وفتح فا

در سوره لقمان

سه کلمه «١» لاتصعر بعین بی نقطه «٢» جاز بزاء با نقطه
«٣» الغرور بفتح غین با نقطه **در سوره سجده** دو کلمه است
«١» کل شی خلقه بفتح لام خلقه «٢» وبدء خلق بسکون لا
«**احزاب**» شش کلمه «١» فیما اخطاتم بفتح همزه اول کا
قطع است «٢» لم تطوها بضم همزه با اشباع بسبب واو کا
واو جمع است «٣» و اقمن الصلواة بکسر قاف «٤» و اتین
بکسر تاء «٥» واطعن بکسر طا «٦» قدرا مقدرا بفتح دال
قدراً «**در سوره سبا**» هفت کلمه است «١» و لا یعزب بعین
ساکنه بی نقطه و زاء مضمومه با نقطه «٢» او بی بفتح همزه
و کسر واو مشدده و کسر باء مخففه «٣» والناله الحدید بفتح
واو وهمزه ولام وتشدید نون مفتوحه بسبب الف بعد از او «٤»
منساته بکسر میم و سکون نون وفتح سین وهمزه و تاء یك
کلمه است بمعنی عصا «٥» تبینت بفتح تاء وباء ویاء مشدده و

نون و کسر تاء اخیره بمعنی علامت «٦» سیل العرم بفتح عین و
کسر راء «٧» فلافوت بتاء مفتوحه «**در سوره ملائکه**»
پنج کلمه است «١» الغرور بفتح غین با نقطه «٢» تحروا بفتح
حاء «٣» الاخلافیها نذیر خلا کلمه جدا و فیها جدا است «٤»
بیض وحمر بسکون یاء بیض ومیم حمر «٥» الاغروراً بضم غین

در سوره یس

چهار کلمه است «١» انفقوا بفتح همزه قطع «٢» اطعمه
بفتح همزه قطع «٣» جبلا بکسر جیم وباء موحده وتشدید لام
» فی ظلال بکسر ظاء

در سوره والصافات

هشت کلمه «١» لذائق العذاب بکسر باء عذاب «٢»
راهیم بفتح لام و کسر همزه «٣» یزفون بکسر زاء وضم فاء
مشدده «٤» احسن الخالقین الله ربکم بفتح هاء الله وباء هردو
ب «٥» علی الیاسین بکسر همزه وسکون لام در قرائت مشهوره
بعضی آل یس با همزه والف ولام خوانده اند «٦» اصطفی البنات
فتح همزه استفهام در اصطفی «٧» وبین الجنة نسبا بکسر جیم
ر همه روایات بمعنی طایفه جن است نه بفتح بمعنی بهشت
«٨» والبصر بفتح همزه قطع «**در سوره ص**» سیزده کلمه
«١» الا اختلاق بقاف نه فاء «٢» یسبحن بیاء مضمومه و
ین مفتوحه وباء مشدده مکسوره و حاء ساکنه «٣» اکفلنیها

وفتح همزه پیش از الف «٤» یحبرون بضم یاء و سکون حاء
فتح باء موحده وضم راء «٥» ان فی ذالك لایات للعالمین بکـ
لام دوم للعالمین نیز که جمع عالم بکسر لام است بمعنی دانا
عالم بفتح لام بمعنی ماسوی الله «٦» لیربو بفتح یاء وسکو
راء وضم باء وفتح واو «٧» فلایربو بضم باء «٨» من ضعف بضـ
ضـاد در قرائت مشهوره «٩» من کل مثل بفتح میم و ثاء
نقطه «١٠» ولایستخفنك بفتح یا وتا و کسر خاء وفتح فا

در سوره لقمان

سه کلمه «١» لاتصعر بعین بی نقطه «٢» جاز بزاء با نقطه
«٣» الغرور بفتح غین با نقطه **در سوره سجده** دو کلمه است
«١» کل شی خلقه بفتح لام خلقه «٢» وبدء خلق بسکون لا
«احزاب» شش کلمه «١» فیما اخطاتم بفتح همزه اول کا
قطع است «٢» لم تطوها بضم همزه با اشباع بسبب واو کا
واو جمع است «٣» و اقمن الصلواة بکسر قاف «٤» و اتین
بکسر تـاء «٥» و اطعن بکسر طا «٦» قدرا مقدرا بفتح دال
قدراً **«در سوره سبا»** هفت کلمه است «١» و لایعزب بعین
ساکنه بی نقطه و زاء مضمومه با نقطه «٢» او بی بفتح همزه
و کسر واو مشدده و کسر باء مخففه «٣» والناله الحدید بفتح
واو وهمزه ولام وتشدید نون مفتوحه بسبب الف بعد از او «٤»
منساته بکسر میم و سکون نون وفتح سین وهمزه و تاء یك
کلمه است بمعنی عصا «٥» تبینت بفتح تاء وباء وياء مشدده و

نون و کسر تاء اخیره بمعنی علامت «٦» سیل العرم بفتح عین و
کسر راء «٧» فلافوت بتاء مفتوحه **« در سوره ملائکه »**
پنج کلمه است «١» الغرور بفتح غین با نقطه «٢» تحروا بفتح
حاء «٣» الاخلافیها نذیر خلا کلمه جدا و فیها جدا است «٤»
بیض وحمر بسکون یاء بیض ومیم حمر «٥» الاغروراً بضم غین

در سوره یس

چهار کلمه است «١» انفقوا بفتح همزه قطع «٢» اطعمه
بفتح همزه قطع «٣» جبلا بکسر جیم وباء موحده وتشدید لام
» فی ظلال بکسر ظاء

در سوره والصافات

هشت کلمه «١» لـذائق العذاب بکسر باء عذاب «٢»
راهیم بفتح لام و کسر همزه «٣» یزفون بکسر زاء وضم فاء
مشدده «٤» احسن الخالقین الله ربکم بفتح هاء الله وباء هردو
ب «٥» علی الیاسین بکسر همزه وسکون لام در قرائت مشهوره
بعضی آل یس با همزه والف ولام خوانده‌اند «٦» اصطفی البنات
فتح همزه استفهام در اصطفی «٧» وبین الجنة نسبا بکسر جیم
ر همه روایات بمعنی طایفه جن است نه بفتح بمعنی بهشت
«٨» والبصر بفتح همزه قطع **« در سوره ص »** سیزده کلمه
«١» الا اختلاق بقاف نه فاء «٢» یسبحن بباء مضمومه و
ین مفتوحه وباء مشدده مکسوره و حاء ساکنه «٣» اکفلنیها

بفتح همزه قطع «٤» و عزنی بعین مهمله مفتوحه و زاء نقطه دار مفتوحه «۵» ان الذین یضلون بفتح یاء «٦» بنصب بضم نون و سکون صاد «٧» لمن المصطفین الاخیار بفتح لام و کسر میم و فتح نون - فتح طاء و نون مصطفین «٨» اتخذنا هم بفتح همزه استفهام «٩» سخریا بکسر سین «١٠» فقعوا فاجد از قعوا میباشد «١١» استکبرت بفتح همزه استفهامیه «١٢» فانظرنی بفتح همزه و کسر ظاء «١٣» ولتعملن بضم میم

« در سوره زمر » سیزده کلمه «١» فاعبدالله بکسر دال «٢» یرضه بضم ها بدون اشباع زیرا که در اصل یرضاء بوده «٣» قل تمتع بکفرك بسکون عین «٤» قل الله اعبد بفتح هاء الله «۵» غرفا مبنیه بفتح میم وسکون باء و کسر نون و فتح یاء مشدده یعنی بنا کرده شده نه بیان کرده «٦» مصفر بفتح فاء مخففه وتشدید راء «٧» فاتیهم بفتح همزه بدون الف «٨» ممن کذب علی الله و کذب باالصدق ذال کذب اول مخفف و دوم مشدده است «٩» او تقول بفتح لام در هر دو موضع که عطف بر تقول اول است «١٠» کذ والله بتخفیف ذال «١١» جاؤها بضم همزه با اشباع که واو جمع ظاهر شود «١٢» صدقنا بفتح صاد و دال بدون تشدید وفتح قاف «١٣ واو رثنا بفتح راء ثاء

« در سوره مومن » شانزده کلمه «١» وسعت بفتح واو و کسر سین و سکون عین وفتح تاء «٢» و ادخل هم بفتح همزه قطع و سکون دال و کسر خاء و سکون لام «٣» و انذرهم بفتح همزه قطع و کسر ذال «٤» یوم الا زفة باالف بعد ازهمزه

چون ضاربة «۵» فاخذ تهم بفتح همزه وخاء وسکون ذال وضم تاء «٦» فقد رحمته بکسر حا وسکون میم وفتح تا «٧» امتنا بفتح همزه ومیم وتاء مشدده «٨» اقتل بفتح همزه قطع وسکون قاف وضم تا وسکون لام «٩» یظهر بضم و کسر هاء «١٠» کذبه بفتح کاف و کسر ذال «١١» فاطلع بفتح همزه قطع طا مشدده و کسر لام و فتح عین «١٢» اهدکم بفتح همزه قطع و سکون هاء و کسر دال «١٣» ادخلوا بفتح همزه قطع و کسر خاء«١٤» استجب بفتح همزه قطع وسکون باء «١۵» یسحبون فی الحمیم بضم یاء و سکون سین و فتح حا و ضم باء «١٦» یسجرون بضم یا وسکون سین وفتح جیم در « سوره فصلت »

سه کلمه است «١» ارناالذین بفتح ذال و کسرنون ٢ للحسنی بفتح لام اول «٣» ونا بجانبه با نون مفتوحه بعداز آن همزه و الف چون دعا (درسوره شوری) هشت کلمه است «١» لاعدل بکسر لام اول وفتح همزه وسکون عین و کسر دال وفتح لام اخیره «٣» یختم بسکون میم «٣» اویوبقهن بسکون قاف «٤» ولمن انتصر بفتح لام ومیم و کسر نون ولمن صبر نیز چنین است «۵» لمن عزم بفتح لام و کسر میم وسکون نون و فتح عین و سکون زاء با نقطه «٦» من طرف بسکون

راء «٧» اویرسل بفتح لام «٨» فیوحی بفتح یاء دوم (در
سوره زخرف) پنج کلمه است «١» ان کنتم بفتح همزه
«٢» برء بفتح با وراء «٣» وبعد المشرقین بضم باء وفتح دال
«٤» تحبرون بضم تاء وسکون حاء وفتح باوضم راء «٥»
لا یفتر بضم یا و فتح فاء وتا (در سوره دخان)
دو کلمه «١» یفرق بضم یا و سکون فاء و فتح را بدون
تشدید وضم قاف «٢» ونعمة کانوا بفتح نعمة (در سوره
جاثیه) دو کلمه «١» لن یغنوا بضم یاء و نون ثانیه
«٢» اجترحوا بجیم وحابی نقطه (در سوره احقاف)
دو کلمه «١» او اثارة بفتح همزه بدون الف «٢» و یجرکم
بضم یا و کسر جیم وسکون را (در سوره محمد) چهار
کلمه «١» واصلح بالهم بفتح همزه قطع «٢» فضرب الرقاب
بسکون راء اول «٣» یعلم اسرارهم بکسر همزه درقرائت
مشهوره «٤» ویخرج اضغانکم بضم یاء یخرج وکسر راء
وسکون جیم (در سوره فتح) چهار کلمه «١» لیغفر بفتح راء
«٢» بما عاهد علیه الله بضم هاعلیه وفتح ها الله «٣» لتدخلن

بفتح لام اول وضم لام دوم «٤» شطاء بفتح شین وسکون
طاء و فتح همزه (در سوره حجرات) دو کلمه «١»
بئس لاسم الفسوق بکسر لاه لاسم در اصل الاسم بوده
همزه راقطع کردند باین طریق که حرکت همزه را بلام دادند
وهمزه اول ودوم را در لفظ انداختند «٢» لایلتکم بفتح یا.
و کسر لام وسکون تاء (در سوره قاف) هشت کلمه است
«١» وقوم تبع بضم تاتبع و فتح باء مشدده «٢» فی لبئس
بفتح لام وسکون باء ٣ تحید بضم دال بدون تنوین ٤ فالقیاه
بفتح همزه القیا که همزه قطع است و کسر قاف ٥ هل
امتلات بکسر تاء اخیره ٦ فنقبوا بفتح نون وقاف مشدده
وضم باء بی تشدید ٧ محیص بصاد بی نقطه ٨ ادبار بفتح همزه
در سوره والذاریات چهار کلمه ١ الحبك بضم حاء
وباء وکسر کاف ٢ کذالك قال ربك بکسر کاف در هر دو
کلمه ٣ و بشروه بفتح با و شین ٤ ذنوبا مثل ذنوب بفتح
ذال وهر دو بمعنی نصیب نه بضم که بمعنی گناهان باشد
در سوره والطور دو کلمه ١ و ماالتنا هم بفتح همزه و

لام وسکون تاء ٢ ادبار النجوم بکسر همزه درسوره والنجم
سه کلمه ١ ذومرة بکسر میم ٢ و اذ انتم اجنة بفتح همزه
وکسر جیم وفتح نون مشدده ٣ ازفت بفتح همزه وکسرزاء
و فتح فا وکسر تاء درسوره قمر دو کلمه ١ من الانباء
نون مقدمه بر باء ٢من الکذاب بفتح میم من کسرنون
در سوره الرحمن من استبرق بکسر میم وسکون نون
و کسر همزه که قطع است در سوره حدید سه کلمه
١ من قبله العذاب بکسر قاف و فتح باء قبله ٢ نبا ته
بتقدیم نون بر باء ٣ مصفرا بضم میم وسکون صاد وفتح
فاء بدون تشدید وتشدید راء درسوره مجادله دو کلمه
(١) کبتوا کما کبت بضم هردو کاف وکسر باء موحده مقدم بر تاء
دو نقطه ٢ لاغلبن بفتح لام وهمزه قطع و سکون غین و
کسر لام وفتح باء ونون مشدده در سوره حشر سه کلمه
١ فاتیهم الله بفتح همزه بدون الف ٢ ویؤثرون بضم یاء وسکون
همزه که بصورت واو نوشته شود ٣ انهما فی النار خالدین
بفتح دال درسوره ممتحنه دو کلمه ١ـ انا براء بضم باء و

فتح راء و همزه مفتوحه با الف ممدوده ٢ لاستغفرن بفتح
لام و فتح همزه قطع در سوره منافقون سه کلمه ١
استغفرت بفتح همزه قطع ٢ و انفقوا بفتح همزه قطع ٣
فیقول بفتح ل فاصدق بفتح همزه قطع وتشدید صاد و دال
مفتوحتین وفتح قاف درسوره تغابن یك کلمه انفقوا
بفتح قطع در سوره طلاق چهار کلمه ١ واحصوا بفتح
همزه قطع ٢ فامسکوهن بفتح همزه قطع ٣ و اشهدوا
بفتح همزه قطع ٤ یعظم بضم یاء و سکون عین وکسر ظا
سکون میم در سوره تحریم سه کلمه ١ واذا سر النبی
بکسر همزه وسکون ذال بدون الف ٢ من انباك بفتح همزه
اول وسکون نون و فتح باء و همزه دوم ٣ صالحین بفتح
حاء وکسر نون (درسوره ملك) دو کلمه (١) ینقلب بکسر
لام و سکون باء ٢ ان الکافرون بکسر همزه ونون مخففه
(در سوره ن) ان کان بفتح همزه ان (در سوره الحاقه
دو کلمه «١» هاوم اقرؤا بدون اشباع وضم همزه هاوم و
در اقرؤا با اشباع ٢ فی سلسلة بکسر هردو سین

در سوره معارج

شش کلمه «۱» یبصرونهم بتشدید صـاد «۲» من عذاب
یومئذ بکسر میم یومئذ «۳» ینجیه بضم یا وسکون نون «۴»
فما للذین لام جر متعلق با الذین است «۵» قبلك بکسر
قاف وفتح باء ولام «۶» عزین بکسر عین وزاءنقطه‌دار
(در سوره نوح) دو کلمه ۱ اسرارا بکسر همزه ۲ بیتی
بفتح یاء اخیره (در سوره مزمل) دو کلمه ۱ اولی النعمة
بفتح نون ۲ و اقرضوالله بفتح همزه قطع و کسر راء
(در سوره مدثر) چهار کلمه ۱ المدثر بتشدید دال
وثاء سه نقطه ۲ ویؤثر بضم یا و سکون همزه که بصورت
واو است ۳ واللیل اذا ادبر بکسر همزه وسکون دال بدون
الف و فتح همزه ادبر در قرائت معتبر و در بعضی قرائت
بدون همزه نیزخوانده اند ٤ لاحدی الکبر بفتح لام وکسر
همزه در سوره قیمة ولتفت بفتح‌واو وسکون‌لام باسقوط
همزه وصل وفتح تاء و فا مشدده وکسر تاء اخیره (در
سوره‌دهر) پنج کلمه ۱ و لقیهم بتشدید قاف مفتوحه

با الف ۲ بانیة بکسر باء حرف جر است و کلمه علیحده
است و فتح همزه با الف و کسر نون و فتح یا وجر تاء ۳
قواریر بدون تنوین و با تنوین هر دو خوانده شده است
٤ منشوراً بثاء سه نقطه ٥ واذا رایت ثم بفتح ثم در سوره
المرسلات) فی ظلال بکسر ظاء (در سوره النباء)
ماباً بفتح میم بعد همزه وبعد الف (در سوره عبس) ما
امره بفتح همزه بدون الف درسوره کورت مطاع ثم
امین بفتح‌تاء ثم‌سوره انفطار کراماکاتبین بکسرکاف کرام
سوره التطفیف اووزنوهم‌بادو واواست‌یکی‌واوویکی‌واو
وزنوهم وادغـام در این دو واوجایز سوره اعلی دو کلمه
۱ غثـاء بغین با نقطه وثاسه ۲ ان نفعت بفتح نون وفـاء و
عین و کسر تاء سوره الفجر ارم بکسر همزه نـام قبیله
یا شهر قبیله یـا شهر قوم عـاد که از سام‌بن نوح بن آدم
بودند سورةالبلد نار موصدة بواووهمزه هردو خوانده‌اند
وهمزه اولی است ظاهراً سوره شمس دو کلمه ۱ ناقةالله
بفتح تاء ۲ لایخاف عقباها بفتح‌یاء سوره‌اللیل‌للاخرة بفتح

لام وتاء سورة الزلزال ۱ اوحى لها دو کلمه است ۲ ليروا بضم يا وفتح راء سوره القارعة ما حيه بهاء سکت نه تاء وچنین است سلطانیه وحسابیه وامثال اینها سورة التکاثر الهی کلمه جدا و کم مفعول است سورة الهمزه مؤصدة بضم میم وهمزه ساکنه که بصورت واو نوشته میشود سوره قریش لایلاف بکسر لام وهمزه قطع سورة الماعون یرآؤن بضم یاء سورة الکوثر شانئك بتقدیم نون مکسوره بر همزه مفتوحه سوره تبت سه کلمه ۱ تب بفتح تاء و باء مشدده ۲ و امرانه بضم تاء ۳ حمالة الحطب بفتح تا سورة التوحید کفواً بضم فا باواو درقرائت حفص ازعاصم وبا همزه در قرائت ابی بکر از عاصم سوره فلق دو کلمه ۱ النفاثات با ثاسه نقطه ۲ حسد بفتح حاء و سین و دال سوره ناس دو کلمه ملك الناس بفتح میم و کسر لام وکاف ۲ من الجنة بکسر جیم است

در بیان الحان واصوات مختلفه اعراب وطریقه هائیکه آنها قرآنرا میخوانند بقرار شرح ذیل است

آن مقداریکه این بنده عاصی از اساتید آموخته و تعلیم

داده‌ام اینهاست که ذیلا درج میشود

حجاز مدنی ـ حجاز مکاوی ـ حجاز مصری ـ مصری ـ حکیمی
رست ـ بغدادی «۱» ـ بغدادی «۲» ـ بغدادی «۳»
ماهور ـ سه گاه ـ منصوری ـ مدمی ـ بصراوی ـ جیلاوی
مولودی ـ صبنا ـ ارقة ـ حدی ـ که آنرا فارسی هدی میگویند
خطبه ـ ابراهیمی ـ معبرتان که آنرا فارسی شیروشکر گویند
جبور ـ کرکوتی ـ خزائنی
چندطریقه دیگر درمرثیه عربی خوانده میشود
نائلی ـ رکبانی ـ معداوی ـ مشکل ـ عتابه

این حدیث شریف درفضیلت قرآن مجید و قاری قرآن است که بمناسبت ذکر نمود

فی الصافی فی المقدمه الحادی عشر باسناده عن الکلینی فی اصول الکافی عن ابی بصیر قال قلت لابیجعفر علیه السلام اذا قرائت القرآن فرفعت به صوتی جائنی الشیطان فقال انما ترائی بهذا اهلك و الناس قال یا ابا محمد اقراء قرائة بین

القرائتين تسمع اهلك ورجع با القرآن صوتك فان الله يحب
الصوت الحسن يرجع به ترجيعا عن عبدالله بن سنان عن ابی
عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله وسلم اقرو
القرآن بالحان العرب واصواتها واياكم ولحون اهل الفسق و
اهل الکبائر فانه سیجیئی بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع
الغنی والنوح والرهبانیه لایجوز تراقیهم وقلوبهم مقلوبة و
قلوب من یحب شانهم عن لیث بن ابی سلیم قال قال
لی النبی صلی الله علیه واله نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و
لا تتخذو ها قبورا کما فعلت الیهود و النصاری صلوا فی
الکنایس والبیع وعطلوا بیوتهم فان البیت اذا کثر فیه تلاوة
القرآن کثر خیره وتسمع اهله واضاء لاهل السماء کمایضی
النجوم السما لاهل الدنیا

ایضاً در فضیلت قرآن و قاری آن

از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که
فرمودند بسلمان رضی الله عنه یا سلمان بر تو باد بقرائت
قرآن بدرستیکه قرائت قرآن کفاره است از برای گناهان
وستر است از آتش نیران وامان است از عذاب رحمن
و نوشته می‌شود از برای کسیکه بخواند قرآنرا بهر آیه

ثواب صد شهید باوعطا کرده می‌شود بهر کلمه بقدر ثواب
عمل یك نبی ونازل می‌شود برقاری قرآن رحمت خدا و از
[ب]رای او استغفار می کنند ملائکه و مشتاق است بسوی او
[ب]هشت و از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که
درجات بهشت بقدر آیات قرآنی است بقاری قرآن میگویند
بخوان وبالا رو بس یك آیه می‌خواند ویك درجه بالامیرود
یقال لقاری القرآن اقرأ وارفع ورتل کما ترتل فی الدنیا فان
منزلتك عنداخر تقروها و ایضا فرمودند که افضل عبادات
امت من خواندن قرآن است وباز فرمودند که خدا عذاب
نمیکند دلی راکه حفظ نماید قرآنرا وایضاً فرمودند قرآن
عروه الوثقی وریسمان محکم خداونداست برای متمسکین
و قرآن رحمت است از برای مؤمنان و خسران است از
برای ظالمان اینستکه میفرماید **و ننزل من القرآن**
ماهو شفاء ورحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
واز اینجا بود که چون رقم این صفحه لاریب از کتابخانه
غیب برصفحه لوح ظهور منقش گشت خط نسخ بر تمام کتب
انبیاء وصحف کشیده شد ای خط تو بر صفحه مه رانده قلم را
خط در زده خوبان عرب را و عجم را لاجرم فصحا حجاز
و بلغاء سخن پرداز در برابر این صفحه و اضحة الاعجاز

سر بر خط انقیاد مینهادند واز دعوی بیمعنی تبرا جسته بصدق خبر
لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتو بمثل هذا القرآن
لا یاتون بمثله) اعتراف مینمودند که القرآن معجزة والخلق
عنه عاجز

در ثواب قاری قرآن

حضرت رسول ص فرمودند (اشرف امتی حملة القرآن)
وایضاً روایت شده که هر گاه قاری قرآن را دفن کنند
خطاب شود بزمین که ای زمین این بنده را عذاب مکن
زمین گوید خدایا کسیکه کلام تو در سینه او باشد چگونه
او را عذاب توان کرد وایضاً روایت کرده اند از ائمه هدی
از سید انبیا (ص) که حمله قرآن مخصوصند برحمت الهی
وتعلیم کنندگان مقربان الهند و مراد بحمله حمله حقیقی
است که بمضمون آن عمل نماید وتغافل نور زد و خلاف
فرموده ایشان نکند و نیز فرمودند که دفع میکند خدا از
مستمع قرآن بلای دنیا را واز قاری قرآن بلای آخرترا
واجر میدهد بعدد هر حرفی ده حسنه و حضرت صادق ع
فرمود هر کس یك حرف از قرآن درنماز خود نشته بخواند
بنویسد خدای تعالی برای او پنجاه حسنه و محو کند از او
پنجاه سیئة وبلند گرداند مرتبه او را صد درجه (تمام شد)

١٢٦٧ - ١٣٣٧

شماره صفحه	سطر	نا درست	درست
٤١	٨	بایرنون	بابرنون
٤١	١١	لما	فما
٤١	١٢	شدد	شود
٤٣	١٥	ماموله	ماموصوله
٤٤	٧	یصبحون	یصحبون
٤٤	١٠	معصورد	مقصوره
٤٥	٦	هیجده	هیجده
٤٥	١٠	وکسر با	وکسر یاء
٤٨	١٦	ادضعیه	ارضعیه
٥٠	١٦	یغرب	یعزب
٥١	١٨	والبصر	وابصر